

دیدگاهها

گردآوری: پیروز دوانی

خرداد ۱۳۷۵

نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۱۷-۱۳۴۶۵

فهرست

- بحران عمومی جامعه، وظایف و مشکلات جنبش دمکراتیک میهن / پیروز دوانی ۱
- راه برون رفت از بحران / علی کشتگر ۱۱
- جامعه مدنی، دمکراسی و ایران / فرخ نگهدار ۱۱
- چپ در ایران / امیر ممینی ۱۵
- راه تحول واقعی در جامعه / علی خاوری خراسانی ۱۷
- آینده جنبش چپ در ایران / محمدرضا شالگونی ۱۷
- طیف‌بندی‌های درون چپ در ایران / باباعلی ۱۹
- نگاهی به جنبش چپ در ایران / حیدر ۲۱
- چشم‌انداز جنبش چپ در ایران / اصغر ایزدی ۲۳
- چپ و ضرورت گسترش فعالیت آن / پرویز خادم ۲۴

بحران عمومی جامعه، وظایف و مشکلات جنبش دمکراتیک میهن

پیروز دوانی

۱- علل بحران عمومی در جامعه و راه غلبه بر آن - وظایف مبرم نیروهای آزادیخواه

اینک جامعه ما در وضعیت نابسامانی اقتصادی و سیاسی با انبوه معضلات اجتماعی - فرهنگی و اخلاقی به سر می‌برد. بحرانی همه جانبه (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی) جامعه را فرا گرفته است. دو علت اساسی پیدایش و رشد این بحران فراگیر، نظام اقتصادی - اجتماعی مسلط سرمایه‌داری به ویژه در شکل انگلی و تجاری افسار گسیخته آن - و ساختار سیاسی و ایدئولوژیکی حکومت دینی می‌باشد. از اینرو اساسی‌ترین اقدام برای رفع این بحران همه جانبه و فراگیر، تغییر چنین ساختاری است. از آنجا که با وجود حاکمیت فعلی انجام چنین تغییری محال است و حاکمیت غیر دمکراتیک کنونی سد اساسی مقابل چنین تغییری است، لذا گام اولیه و ضرور برای تحقق این هدف، همانا تغییر اساسی حاکمیت کنونی از طریق انتخابات آزاد است. شرط ضرور برگزاری چنین انتخابات آزادی، تأمین دمکراسی کامل و رعایت کامل حقوق اساسی بشر و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در جامعه می‌باشد. شرط اصلی برگزاری این انتخابات آزاد عبارتند از: آزادی بدون قید و شرط کلیه احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی و نهادهای صنفی و فرهنگی - آزادی بدون قید و شرط عقیده و بیان و قلم و مطبوعات - آزادی اجتماعات - آزادی بدون قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی و همچنین فراهم ساختن شرایط مناسب برای بازگشت بدون قید و شرط و داوطلبانه کلیه پناهندگان سیاسی و اجتماعی به کشور و رفع کلیه محدودیتها و موانعی که حق شرکت آزادانه آنها در اداره امور جامعه و تعیین سرنوشت کشور را نفی یا محدود می‌کند - رفع کلیه موانعی که حق شرکت، کاندید شدن و کاندید کردن آزادانه کلیه نیروهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و افراد جامعه در انتخابات را نفی می‌کند - برقراری امنیت کامل افراد و اجتماعات و مطبوعات و تأمین آزادی بدون قید و شرط برای کلیه نیروهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جهت معرفی کاندیداها و اظهار نظر در مورد هر یک از آنان و نیز ارائه دیدگاهها و اهداف و برنامه‌های مطلوب خود به مردم و تلاش برای جلب نظر و آراء مردم به سود خود - انحلال نهادهای قضایی سرکوبگر و لفق‌کلیه وظایف و اختیارات داده شده به هر نهاد و ارگان نظامی و انتظامی و امنیتی و اطلاعاتی و گروههای فشار در جهت دخالت و اعمال نفوذ در انتخابات و سرکوب فیزیکی و روحی نیروهای سیاسی و اجتماعی و جلوگیری از دخالت هر شخص و نهاد و شورا و وزارتخانه‌ای در حذف کاندیداها - ایجاد هیئتی مرکب از نمایندگان احزاب و سازمانها و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی شرکت کننده در انتخابات برای نظارت کاملاً آزادانه و دمکراتیک در انتخابات. در واقع برگزاری انتخابات واقعاً آزاد با چنین شروطی، به این معنی است که آن اصول غیردمکراتیک قانون اساسی و هر قانون و بخشنامه‌ای که آزادیهای بدون قید و شرط عقیده و بیان و قلم و مطبوعات و فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی و حق شرکت آزادانه و بدون قید و شرط همه افراد جامعه را در امر کاندید شدن و کاندید کردن در انتخابات نفی می‌کند،... حتی اگر رسماً لغو نگردد، عملاً به کنار گذارده و نادیده گرفته شود و در عمل اجرا نشود و سلطه استبداد دینی عملاً از اعمال قدرت حاکمیت طرد شود.

در این رابطه باید به نکته‌ای نیز اشاره کنم. حتی برای خود جناح‌های حکومت، بسیاری از مدیران اجرایی کشور، روحانیون، تئورسین‌های سابق حکومتی، دیگر مسأله ولایت فقیه و حدود قدرت و وظیفه آن و چگونگی اعمال مدیریت فقهی در جامعه کنونی و در پهنه جهان مشحون از پیچیدگی‌ها و بغرنجی‌های خاص خود، به آن صورت که در گذشته بر آن تأکید می‌کردند، مطرح نیست. حتی برخی از جناح‌های حکومتی، دیگر مسأله «ولایت فقیه» به عنوان اهرمی برای کسب قدرت حکومتی در مقابله با جناح رقیب نگاه می‌کنند و دیگر «ولایت فقیه» برای آنها اصل نیست. بلکه قدرت دولتی و حکومتی اصل است و از این‌رو در شرایط معینی به راحتی از ولایت فقیه نیز می‌گذرند تا بر این اهرم قدرت اقتصادی و سیاسی به طور کامل و مطلق مسلط شوند. در یک دوره، یک جناح از حکومت از ولایت مطلقه فقیه دفاع می‌کرد و اینک همین جناح ولایت فقیه را در چارچوب قانون اساسی و ولایت فقیه مفید به قانون اساسی را می‌پذیرد. و نیز همان جناحی که در دوره‌ای از گذشته، آشکارا مسئله مطلقه ولایت فقیه را نمی‌پذیرفت یا خوب «درک» نمی‌کرد و حتی مورد انتقاد بنیانگذار ولایت فقیه در ایران قرار می‌گرفت،

اینک از طرفداران در آتش ولایت مطلقه فقهی می‌شود و همه مخالفان خود (که از مدافعان اصلی نظام جمهوری اسلامی و حتی ولایت فقیه ولی مقید به قانون می‌باشند) را لبرائیهایی خطاب می‌کنند که نباید در هیچ جای حاکمیت نقش داشته باشند.

با توجه به پایگاه طبقاتی و خرواستها و تمایلات و روحیات و منش تمامی جناح‌های درون و پیرامون حاکمیت و با توجه به تحولات بفرنج آینده که قابل پیش‌بینی نیست و با توجه به انبوه مشکلات و معضلات و تشدید بحران همه جانبه کشور، و با توجه به موقعیت ایران در سطح جهان و مناسبات معین اقتصادی و سیاسی آن با دول قدرتمند جهان، و با توجه به آن که بسیاری از الزامات و ضروریات بیش از پیش خود را به رژیم و حاکمان تحمیل می‌کند و تجربه نشان داده است که برخلاف تصور بسیاری، این رژیم و قدرتمندان آن، بنا به مصلحت، در پذیرش این تحمیل‌ها انعطاف بی‌سابقه و غیرقابل پیش‌بینی از خود نشان داده‌اند (که برجسته‌ترین نمونه آن را می‌توان در پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در جریان جنگ هشت ساله با عراق مشاهده کرد)، لذا می‌توان در آینده شرایطی را مجسم کرد که همین اصل ولایت فقیه حتی اگر در قانون اساسی رسماً لغو نگردد، تحت تأثیر وضعیت عینی و ذهنی خاصی، به دلایل گوناگون (و از جمله نداشتن اتوریته و پشتیبانی، ناکارایی، آلت دست این یا آن جناح حکومتی شدن) عملاً نتواند اعمال قدرت کند و به تدریج حتی رسماً از قانون اساسی نیز حذف شود. اپوزیسیون دمکراتیک نه تنها نباید چنین احتمالاتی را از نظر دور بدارد بلکه باید سیاست و نیروی خود را در جهت ایجاد چنین شرایطی بسیج و هدایت کند. واقعیت آن است که خط‌مشی سیاسی برگزاری انتخابات آزاد برای تعیین حاکمیت، از دیگر خط‌مشی‌های سیاسی ارائه شده، واقع‌بینانه‌تر، تحقیق‌یافتنی‌تر، شدنی‌تر، کم‌تلفات‌تر، می‌باشد. بحث بر سر این نیست که این خط‌مشی، حتماً به پیروزی می‌رسد. خیر، ممکن است تاریخ و حوادث به هزاران دلیل وضعیتی را به جامعه و جنبش دمکراتیک میهن تحمیل کند که اصلاً کار به اینجاها هم نرسد. اما بحث بر سر این است که با توجه به تمامی شرایط عینی و ذهنی موجود در کشور، وضعیت حاکمیت، روحیات مردم، عملکرد و موقعیت اپوزیسیون، شعار برگزاری انتخابات آزاد برای تعیین حاکمیت، از شعارهایی مانند سرنگونی قهرآمیز رژیم جمهوری اسلامی یا انجام همه‌پرسی پیرامون اصل ولایت فقیه یا... شدنی‌تر است.

باید توجه کرد که حاکمیت جمهوری اسلامی در مقابل عملیات مسلحانه برای سرنگونی قهرآمیز رژیم یا انجام همه‌پرسی پیرامون اصل ولایت فقیه یا برگزاری رفرندوم برای تشکیل مجلس مؤسسان جدید، که در واقع بود یا نبود نظام (و در حقیقت نبود قطعی نظام جمهوری اسلامی) را تعیین می‌کند، به طور قطع و حتم و بدون هیچ شک و شبهه، مقاومت شدیداً قهرآمیز با هر میزان تلفات از مردم و نیروهای سیاسی اپوزیسیون انجام می‌دهد.

اما احتمال این که همین حاکمیت جمهوری اسلامی زیر فشارهای اقتصادی و سیاسی بین‌المللی، و در رویارویی با بن‌بست‌های همه جانبه داخلی، و در برخورد با نارضایتی و اعتراض روزافزون مردم، و بر لب پرتگاه مصلحت خود (و نه حتی مصلحت کشور)،... به پذیرش برگزاری یک انتخابات آزاد برای تغییر حاکمیت (و نه تغییر نظام) تسلیم شود، بیشتر خواهد بود. این شعار می‌تواند وسیع‌ترین و گسترده‌ترین طیف از اقشار و طبقات جامعه و نیروهای اپوزیسیون کشور را به دور خود جمع کند، افکار عمومی در داخل و خارج از کشور قاطعانه‌تر و پیگیرانه‌تر از مبارزاتی که حول این شعار صورت می‌پذیرد پشتیبانی می‌کند.

بدیهی است که «انتخابات آزاد برای تعیین حاکمیت» هدف نیست، بلکه تلاش بر این است که حاکمیت تغییر یابد و به عناصر و نیروهای دمکراتیک انتقال یابد. همانگونه که در فوق اشاره نمودم اصل ولایت فقیه سد اساسی در مقابل هرگونه تحول دمکراتیک در کشور می‌باشد و از این رو طرد استبداد دینی و اصل ولایت فقیه از عرصه حاکمیت و ساختار سیاسی کشور یک ضرورت تاریخی است. بحث بر سر مهندسی و چگونگی طرد ولایت فقیه از ساختار حکومتی است.

با توجه به وضعیت بحرانی جامعه، روحیات و آمادگی و خواسته‌های مردم، موقعیت و توان و امکانات نیروهای اپوزیسیون، تضادهای درون حاکمیت،... در شرایط کنونی، گام ضرور برای گذار مسالمت‌آمیز به حکومت مردم سالار، تحمیل برگزاری انتخابات آزاد برای تعیین حاکمیت، به حکومت استبدادی کنونی است. از آنجاکه حکومت استبدادی فاقد پایه‌های مردمی است، لذا در یک انتخابات آزاد که در شرایط وجود آزادی‌های سیاسی و اجتماعی برگزار شود، نیروهای مترقی و آزادیخواه و با اتخاذ سیاست صحیح و طرح شعار مناسب و با برقراری ارتباط منطقی و سازمان‌گرایانه با توده‌های مردم، خواهند توانست مجلس و سپس دولت را به تصرف خود درآورند.

آنگاه این حاکمیت در جهت تأمین و تثبیت و تحکیم آزادیها و حقوق دمکراتیک در جامعه و استقرار ساختار سیاسی دمکراتیک عمل کند تا شرایط ضرور برای لغو تمام قوانین غیردمکراتیک و طرد و حذف اصول غیردمکراتیک و ناقض حقوق بشر و مغایر با حاکمیت مردم، از قانون اساسی فراهم آید. توسط مجلس و با هماهنگی دولتی که در اختیار نیروهای مترقی و آزادیخواه باشند، با یاری توده‌های مردم و اعمال فشار توده‌ای از پایین، می‌توان اصلاحات ضرور و دمکراتیک در قانون اساسی انجام داد و آنها را به تصویب مردم در جریان یک همه‌پرسی آزاد واگذار کرد. آنگاه قانون اساسی دگرگون شود و با انجام دگرگونی‌های بنیادین در ساختارهای سیاسی حکومت، استبداد دینی را به طور کامل و رسماً کنار زد و نظام توتالیتر را دگرگون ساخت و در این مرحله درازمدت، به هدف استراتژیکی خود دست یافت. بدینگونه انتخابات آزاد برای تغییر زمامداران گام اولیه و اساسی برای طرد اصول و موازین غیردمکراتیک و مغایر با حاکمیت واقعی مردم از حکومت و در نتیجه دگرگونی بنیادین حکومت‌های توتالیتری با اتکاء به روش‌های مسالمت‌آمیز و از طریق مراجعه به رأی آزادانه مردم می‌باشد. این یک مبارزه سیاسی سالم درازمدت است که با در نظر داشتن عوامل متعدد در جامعه، تلاش می‌کند تا در مرحله به هم پیوسته جنبش عمومی مردم، به مهمترین نقطه از ساختار سیاسی - ایدئولوژیکی حکومت دینی ضربه زده و در تداوم خود به تغییر و دگرگونی بنیادین در مجموعه نظام حکومتی منجر می‌شود. شرایط ضرور برای دستیابی به هدف خود، یعنی تأمین حکومت مردم بر مردم و استقرار حاکمیت فراگیر مردمی، غیرمذهبی و غیرایدئولوژیکی، که هیچ شکل انحصاری از فرمانروایی شخصی و حزبی در آن اعمال نشود، فراهم می‌شود. در چنین حکومتی، نمایندگان واقعی کلیه احاد ملت و نیروهای سیاسی و اجتماعی کشور، صرفنظر از اعتقاد یا عدم اعتقاد به ایدئولوژی و دین خاصی، بلکه متناسب با آراء مردمی خود در آن نقش خواهند داشت و در راه دمکراتیزه کردن همه جانبه حیات کشور، استقرار سیستم اقتصادی دمکراتیک با ستمگیری به سوی تسلط مالکیت اجتماعی در مجموعه اقتصاد کشور، کسب استقلال، تأمین منافع ملی، رفع بحران اقتصادی و اجتماعی و رفع فقر و تنگدستی و مهار تورم و گرانی افسارگسیخته و رفع بیکاری و بی‌مسکنی گسترده، تأمین عدالت اجتماعی در کشور، ترقی و پیشرفت همه جانبه کشور،... گام برمی‌دارند. از اینرو از نظر اینجانب « برگزاری انتخابات آزاد برای تعیین حاکمیت » گام ضرور برای تحقق هرگونه تحول اساسی و نیز دگرگونی بنیادی در جامعه می‌باشد. با توجه به شرایط اصلی برگزاری چنین انتخاباتی، می‌توان گفت که در شرایط کنونی تأمین دمکراسی در کشور، ایجاد فضای کاملاً باز سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، رعایت کامل حقوق اساسی بشر، تأمین آزادی کامل و همه جانبه در کشور، و ایجاد شرایط مناسب برای مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خویش، میرمترین و ضروری‌ترین نیاز جامعه است. تأمین دمکراسی در کشور، گام اولیه ضرور برای کسب استقلال، تأمین عدالت اجتماعی و پیشرفت همه جانبه کشور است.

بدون وجود آزادی‌های اساسی نمی‌توان به آرمانهای ولای دیگر بصورت اساسی و پابدار و مطلوب دست یافت. آنجا که حقوق اولیه مردم زیر پا گذاشته شود، آزادیهای سیاسی از مردم سلب و اعتراضات آنها سرکوب شود و هیچ فردی خود را در سرنوشت میهن خود شریک نداند، قطعاً به روحیه استقلال طلبی و تمایلات ضد امپریالیستی ملت ضربه جدی وارد می‌شود. مبارزه علیه سلطه طلبی امپریالیسم و بسیج مقاومت ملی در برابر امپریالیسم تنها با حضور فعال و سازمان یافته و آگاهانه همه آحاد ملت، تحقق همه جانبه و بدون قید و شرط آزادیها و حقوق دموکراتیک و استقرار حاکمیت ملی متکی به رأی آزاد مردم امکان پذیر می‌باشد. همچنین انجام هر تحول جدی و بنیادین برای رفع بحران اقتصادی و اجتماعی کشور و حل معضلات اقتصادی مردم، در گرو برقراری نظام حکومت مردم بر مردم از طریق تغییر ساختار سیاسی و اقتصادی حاکم و نیز تأمین آزادیهای اساسی و حقوق دموکراتیک مردم می‌باشد. تأمین نیازها و خواستههای مردم - رفع فقر و بیکاری و بی مسکنی و گرانی و دیگر معضلات اقتصادی تنها با تغییر حاکمیت، تغییر بنیادین ساختار سیاسی غیردموکراتیک حاکم، و از طریق استقرار سیستم مدیریت علمی و تخصصی و انسانی در همه عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی، رفع ناسد مالی و سیاسی، توقف سلطه مطلق سرمایه‌داران انگل دلال بر مجموعه اقتصادی کشور، مشارکت سیاسی جدی عموم مردم در کنترل و اداره امور جامعه خویش، شرکت فعال نیروهای سالم سیاسی در تدوین برنامه واقع بینانه و مردمی در عرصه اقتصادی و اجتماعی و اجرای صادقانه این برنامه برای غلبه به بحران موجود، امکان پذیر است. یعنی گام اولیه برای انجام هر عملی جهت رفع معضلات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور، همان تأمین آزادیها و حقوق دموکراتیک همه جانبه برای مردم و نیروهای سیاسی اجتماعی و فرهنگی کشور و بویژه تأمین آزادیهای سیاسی در جامعه می‌باشد. مبارزه در راه تأمین دموکراسی، عرصه‌های گوناگونی را در بر می‌گیرد. در این میدان مبارزه گسترده اجتماعی، مبارزه در راه تأمین فعالیت آزادانه احزاب سیاسی و سازمانهای صنفی و اجتماعی نقش اصلی تری نسبت به دیگر مبارزات دارد و دیگر مبارزات به این مبارزه بستگی کامل دارد. بدون وجود آزادی احزاب سیاسی نمی‌توان از دموکراسی، آزادی سیاسی، حقوق دموکراتیک، امنیت سیاسی و قضایی، انتخابات آزاد، حکومت فراگیر ملی سخن گفت. شاخص اصلی دموکراسی و آزادیهای سیاسی در جامعه، همان آزادی احزاب سیاسی است. از این رو مبارزه برای آزادی فعالیت احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی وظیفه مبرم سیاسی روز نیروهای آزادیخواه می‌باشد. آزادی احزاب سیاسی به معنای آن است که احزاب سیاسی آزادانه و بدون نیاز به اجازه حکومت تشکیل شوند، هر شخص آزاد باشد تا به هر حزبی که می‌خواهد بپیوندد و در چارچوب برنامه و تشکیلات آن فعالیت کند و مورد سرکوب قرار نگیرد، حکومت هیچگونه کنترل و محدودیت و فشار علیه احزاب سیاسی اعمال نکند، احزاب قادر باشند تا آزادانه برنامه و شعارهای خود را به مردم ارائه دهند و برای آنها تبلیغ و برای جلب نظر مردم به سوی خود فعالیت کنند، به اخبار و اطلاعات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در سطح ملی و بین‌المللی دسترسی کامل داشته باشند، برای انتشار اخبار و تبلیغ مواضع و ترویج ایده‌های خود ارگانهای مطبوعاتی داشته باشند، از امکانات مناسب و مکان و دفتر برای تجمع اعضای خود و فعالیت سازمانی آزادانه بهره‌مند باشند، و امکان داشته باشند تا برای تغییر ساختار سیاسی جامعه و دگرگونی حاکمیت به مبارزه سیاسی فعالانه و آزادانه دست زنند و بدون اعمال هیچگونه فشار و محدودیتی در انتخابات شرکت کنند. بدینگونه می‌بینیم که آزادی احزاب سیاسی در برگیرنده تمامی آزادیهای سیاسی دیگر در جامعه است و بدون این آزادی احزاب، مجموعه آزادیهای سیاسی دیگر ناقص و غیرکامل می‌باشد. در واقع آزادی احزاب سیاسی زمانی تحقق پذیر است که بسیاری از آزادیها و حقوق دموکراتیک (آزادی عقیده، بیان، قلم، مطبوعات، اجتماعات، راهپیمایی‌ها، آزادی زندانیان سیاسی، بازگشت بدون محدودیت و آزادانه پناهندگان، حق شرکت و کاندیدا شدن و کاندیدا کردن در انتخابات، ...) در جامعه تحقق یابد. آزادی احزاب سیاسی بصورت مهمترین عنصر از مجموعه تمامی آزادیهای اساسی در جامعه جلوه می‌کند و مبارزه در همه عرصه‌های آزادیهای سیاسی را در بر می‌گیرد. مبارزه برای آزادی احزاب سیاسی یک وظیفه مبرم سیاسی روز و یک گام جدی و اساسی است در خدمت تأمین مبرمترین و ضروری‌ترین نیاز جامعه ما، یعنی تأمین دموکراسی در کشور، که با تأمین این مهم شرط ضرور برای برگزاری انتخابات آزاد و به منظور تغییر حاکمیت فراهم شود تا در روند انجام دگرگونی بنیادی و دموکراتیک در جامعه و تغییر ساختارهای سیاسی کشور برای تحقق هدف خود یعنی تشکیل یک حاکمیت فراگیر مردمی، دموکراتیک، ملی در جامعه گام برداشت.

۳- نقایص قانون اساسی و ضرورت اصلاح آن

قانون اساسی کنونی دارای نقایص جدی است و بسیاری از اصول پایه‌ای آن (بویژه در رابطه با نوع و شکل حاکمیت و رابطه آن با مردم) با اصل حاکمیت مردم تناقض جدی و آشفتنی ناپذیر دارد. این قانون اساسی خواسته‌های دموکراتیک مردم را بطور کامل و پیگیر مطرح نمی‌کند. در قانون اساسی کنونی، اصل حاکمیت کامل و بدون قید و شرط مردم با اتکاء به رأی آزادانه و داوطلبانه کلیه اقشار مردم، بدون دخالت و اعمال نظر هیچ مقام و نهادی، آنهم با رعایت کامل و خدشه‌ناپذیر حق شرکت بدون استثناء تمامی اقشار مردم و کلیه نیروهای سیاسی و اجتماعی کشور در انتخابات و آزادی کامل آنها در کاندیدا شدن و کاندیدا کردن و تبلیغ برنامه و نظرات و دیدگاههای خود و جلب رأی و جذب مردم به سوی خود، تأمین نشده است. بر دخالت کامل و مطلق دین در حکومت و جدا ناپذیری آنها تأکید شده است. حق برابری همه مردم صرفنظر از اعتقادات مذهبی و سیاسی تأمین نشده است، حق اعتصاب به رسمیت شناخته نشده است، حقوق برابر زنان با مردان در همه عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و خانوادگی به رسمیت شناخته نشده است، آزادی بدون قید و شرط و کامل عقیده، بیان، قلم و مطبوعات و آزادی بدون قید و شرط فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی و تشکلهای صنفی مستقل تضمین نشده است، بازداشت و زندانی شدن افراد به اتهام سیاسی و عقیدتی ممنوع نشده است. با توجه به این موارد می‌توان گفت که اجرا و رعایت قانون اساسی کشور اقدام اساسی و کلیدی برای غلبه بر بحران عمومی جامعه نیست. زیرا در قانون اساسی کنونی برخی از اصول را به رسمیت شناخته شده است که بنظر من از عوامل اصلی پیدایش بحران عمومی جامعه هستند و اصل حاکمیت بدون قید و شرط مردم را نقض می‌کند. از اینرو تکیه به اجرای این قانون اساسی به عنوان یک شعار استراتژیکی، یک حرکت دموکراتیک پیگیر نیست و خطا می‌باشد. باید در یک مبارزه سیاسی، موارد غیردموکراتیک این قانون را به مردم توضیح داد، خواستار دگرگونی قانونی اساسی کنونی، حذف کلیه اصول غیردموکراتیک و ناقض حقوق مردم از آن، و تدوین قانون اساسی دموکراتیک شد. در شرایط کنونی تغییر قانون اساسی در مرحله اول از راه انتخابات آزاد برای تأمین حق مردم در واگذاری حکومت به عناصر و شخصیتها و نیروهای سیاسی مورد اطمینان و علاقه خود، امکان پذیر است که پس از تغییر زمامداران و انتقال حاکمیت به عناصر و نیروهای دموکراتیک، و با انجام دگرگونی‌های تدریجی و بنیادین در ساختارهای سیاسی حکومت، با اعمال فشار از پایین، شرایط اولیه برای دگرگونی قانون اساسی و حذف و طرد اصول غیردموکراتیک از آن بوجود می‌آید.

قانون اساسی قرارداد اجتماعی و میثاق عام است که مردم خود با اراده آزاد خویش، اصول آن را می‌پذیرند. تدوین اصول قانون اساسی در شرایط مشخص

تاریخی - سیاسی صورت می‌پذیرد و بدیهی است که با تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی، با تکیه به تجارب مردم، بر اساس آزمونهای تاریخی و سیاسی، ضرورت تغییر در بسیاری از اصول قانون آشکار می‌شود. در هر صورت باید گفت هرچه میزان پیوستگی افکار عمومی مردم به قانون اساسی بیشتر باشد، استحکام و تداوم و ثبات آن قانون بیشتر تضمین می‌شود. اگر مردم در ۱۷ سال پیش، در شرایط ویژه تاریخی، و در مرحله معینی از جنبش سیاسی میهن، و بر پایه تجارب آن زمان، به این قانون اساسی رأی دادند، حال زمان آن رسیده است که در مرحله نوین از تکامل جامعه، در شرایط مشخص تاریخی - سیاسی کنونی کشور و با اتکاء به تجارب جدید مردم، هواداری و پشتیبانی مردم از این قانون را بار دیگر سنجید و در یک شرایط دموکراتیک، تداوم همین قانون یا اصلاح و تغییر آن را به رأی و خواست آزادانه مردم واگذار کرد. در چنین شرایطی است که حق مردم در تعیین سرنوشت خویش تأمین می‌شود و مردم آزادانه و داوطلبانه نوع حکومت و ساختار سیاسی - اقتصادی حاکم بر جامعه را انتخاب می‌کنند.

۳- موارد نقض قانون اساسی در کشور توسط حکومت

حاکمیت جمهوری اسلامی نه فقط حقوق اساسی و دموکراتیک بشر مصرحه در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بلکه حتی حقوق ملت مصرحه در قانون اساسی را اجرا و رعایت نکرده و نمی‌کند. قانون اساسی کشور علیرغم نقص‌ها و موارد غیردموکراتیک درون خود، بر بسیاری از حقوق و آزادیهای اساسی ملت تأکید دارد ولی به دلیل وجود استبداد و عدم حاکمیت قانون و وجود هرج و مرج در حاکمیت و جامعه، این اصول اجرا نمی‌شود. من سعی می‌کنم تا در زیر بخشی از موارد نقض حقوق ملت مصرحه در خود قانون اساسی، توسط حاکمیتی که خود را ملزم به رعایت همین قانون می‌داند، را ذکر کنم:

۱- نقض آزادی عقیده: اصل ۲۳ قانون اساسی تأکید دارد که تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرارداد و اصل ۱۴ قانون اساسی بر رعایت حقوق انسانی افراد غیرمسلمان تأکید دارد. اما در طول ۱۷ سال پس از پیروزی انقلاب، همواره افراد زیادی به خاطر داشتن عقیده سیاسی یا ایدئولوژی و مذهبی مخالف حکومت مورد بازخواست و شکنجه جسمی و روحی شدید قرار گرفته‌اند، از ادامه تحصیل و ورود به دانشگاه و مراکز آموزشی محروم شده‌اند، از حق شرکت آزادانه در زندگی فرهنگی و هنری جامعه و شرکت در فعالیتهای سیاسی و نیز شرکت در انتخابات و کاندید شدن و کاندید کردن و حتی از حق مسافرت و خروج از کشور محروم شده‌اند. تحقیق و تفتیش در مورد عقاید افراد در محیط اداری و تحصیلی صورت می‌پذیرد. زندانیان سیاسی و عقیدتی در مراحل دادرسی و بازجویی یا محاکمه در دادگاه و نیز در دوران گذراندن محکومیت و حتی پس از آزادی از زندان مورد تفتیش عقیده قرار گرفته‌اند. و بر اساس آن حکم تنبیه و مجازات برای آنها صادر شده است. در زندان اوین، برای مدت طولانی به خاطر، نماز نخواندن به زندانیان شلاق روزانه و جیرهای زده می‌شد. با وجود آنکه حتی در هیچیک از قوانین کیفری و مجازات اسلامی کشور، برای «ارتداد» (به معنی خروج مسلمان از دین اسلام) رسماً حکم و مجازاتی در نظر گرفته نشده است، اما افراد زیادی از بهایی‌ها و مارکسیست‌ها به اتهام ارتداد مجازات و به حبس یا اعدام محکوم شده‌اند و از آنجا که بر طبق اصل ۳۶ قانون اساسی «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد»، لذا حتی صدور حکم مجازات برای عمل ارتداد خود عملی است غیرقانونی و مستوجب کیفر.

۲- احوال شکنجه و فشار علیه زندانیان: اصل ۳۸ قانون اساسی بر ممنوع بودن هر نوع شکنجه و فاقد اعتبار بودن هرگونه اعتراف و اقرار مبنی بر شکنجه تأکید دارد. اما در بازداشتگاهها برای کسب اعتراف یا اقرار و نیز برای وادار کردن متهم به «توبه» و انجام مصاحبه‌هایی برای محکوم کردن خود و عقاید و سازمان سیاسی مورد علاقه‌اش، شکنجه‌ها و آزارهای جسمی و روحی شدید مانند شلاق زدن با کابل، قهانی کردن و دستبند زدن، حبس طولانی در سلولهای انفرادی، شلاق زدن به سر و بدن، کتک زدن و تحقیر کردن و تهدید کردن، علیه متهم اعمال شده است. بر خلاف اصل ۳۹ قانون اساسی که بر رعایت احترام و حیثیت زندانیان و ممنوع بودن تنگ حرکت و حیثیت آنها تأکید دارد، موارد متعدد از برخوردهای توهین آمیز بر علیه شأن انسانی متهم و زندانی دیده شده است. شرایط زیستی، تغذیه، بهداشتی، درمانی، آموزشی زندانیان بسیار نامطلوب است. غذای زندانیان بسیار کم و بی‌کیفیت است. اصول بهداشتی رعایت نمی‌شود و وسایل بهداشتی و درمانی به میزان کافی در اختیار زندانی قرار داده نمی‌شود. امکانات درمانی بسیار محدود است و برای معالجه زندانیان در بیرون از زندان محدودیتهای فراوان اعمال می‌شود. تعداد زیادی زندانی در اطاق‌های کوچک و فضای نامناسب زندگی می‌کنند. امکان ملاقات حضوری زندانیان با خانواده‌هایشان بسیار کم است. فقط تعداد بسیار کمی از زندانیان هر ۶ ماه یکبار اجازه رفتن به مرخصی برای حداکثر ۳ روز داده می‌شود. از ورود بسیاری از کتابها و مجلات و روزنامه‌های مجاز و علمی کشور به داخل زندان جلوگیری به عمل می‌آید. بسیاری از زندانیان برای استفاده از برخی امکانات و تسهیلات مجبور می‌شوند تا در کارگاههای زندان و در شرایط سختی و با حقوق نازل مشغول کار شوند. زندانیان را بر حسب نوع اتهام و جرم، شخصیت، تحصیلات، و سن تقسیم‌بندی نمی‌کنند. زندانیان سیاسی را در بندها و اطاق‌های مشترک با زندانیان عادی قرار می‌دهند که بسیار مشکل آفرین می‌باشد.

۳- نقض آزادی بیان و قلم: بر خلاف اصل ۲۴ قانون اساسی، اعمال سلیقه شخصی و سیاسی خاصی در نقض آزادی بیان و مطبوعات و اعمال سانسور صورت می‌پذیرد. از چاپ و انتشار بسیاری از کتابهایی که فقط با عقیده حاکمیت مغایر است جلوگیری می‌شود. لیست زیادی از کتابهای ممنوع چاپ وجود دارد. بسیاری از کتابها نیز با حذف بسیاری از مطالب آنها اجازه انتشار می‌یابند. نهادهای اعمال سانسور با اتکاء به اهرم «سهمیه کاغذ» به مطبوعات و نشریات مستقل فشار می‌آورند. آنها به مجلاتی که در «خط سیاسی» یا «خط فکری» آنها نباشند امکانات و تسهیلات و کاغذ کافی ارائه نمی‌دهند.

بجز در موارد بسیار استثنایی نیروهای مخالف سیاسی و فکری حکومت، امتیاز اجازه انتشار مجله و نشریه قانونی داده نمی‌شود. در حالی که هفته‌نامه حکومتی کیهان هوایی همواره در رابطه با امور خانوادگی و خصوصی افراد مخالف و به قصد ضربه زدن به حیثیت و اعتبار آنها مطلب چاپ می‌کند. فعالیت برخی از مجلات حتی نه از سوی وزارت ارشاد بلکه از سوی دادگاه ویژه روحانیت توقیف شده و امتیاز انتشار برخی نشریات به شکل غیرقانونی لغو گردیده است.

۴- نقض آزادی احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی مستقل: در جامعه ما فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی مستقل آزاد نیست. آزادی احزاب در یک کشور، به آزاد بودن یک فرد یا شخصیت بستگی ندارد، بلکه به مجموعه‌ای از قوانین و قراردادهای اجتماعی وابسته است که براساس آن تمامی احزاب، سازمانها و گروههای اجتماعی و سیاسی آزاد باشند تا برای برنامه‌ها و آرمان‌های خود مبارزه و فعالیت کنند.

برابر اصل ۲۶ قانون اساسی کشور احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی علی‌الاطلاق آزادند، مشروط بر این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچکس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت. از این رو

بر اساس اصل ۲۶ قانون اساسی، (که حتی کاملاً دموکراتیک نمی‌باشد) احزاب سیاسی و سازمانهای صنفی برای تشکیل و فعالیت خود، احتیاج به کسب اجازه و مجوز از هیچ نهاد و وزارتخانه دولتی ندارند. در «قانون فعالیت احزاب»، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده «(مصوب ۱۳۶۰) تنها از «صدور پروانه» توسط وزارت کشور برای احزاب و سازمانهای سیاسی و صنفی صحبت می‌شود و نه از «صدور مجوز» برای آنها. در ماده ۶ این قانون اعلام می‌شود که «فعالیت گروهها آزاد است مشروط بر این که مشمول تخلفات مندرج در بندهای ماده ۱۶ این قانون نگردند». و به این ترتیب بر اساس این ماده قانونی، فعالیت گروههای سیاسی و صنفی بدون نیاز به کسب اجازه آزاد است.

و در این قانون هرجا که نیاز به کسب اجازه بوده است، به صراحت از کسب اجازه نام برده شده است. به عنوان مثال تبصره ۲ ماده ۶ قانون احزاب می‌گوید که «برگزاری راهپیمایی‌ها با اطلاع وزارت کشور بدون حمل سلاح در صورتی که به تشخیص کمیسیون ماده ۱۰ محل مبنای اسلام نباشد و نیز تشکیل اجتماعات در میادین و پارکهای عمومی با کسب مجوز از وزارت کشور آزاد است» به این ترتیب اگر حتی «قانون احزاب»، فعالیت احزاب را منوط به کسب اجازه از دولت می‌کرد، می‌بایست، همچنان که در رابطه با برگزاری راهپیمایی صراحتاً از کسب مجوز نام برده است، در این مورد هم چنین می‌کرد. ولی اساساً کسب اجازه از دولت برای فعالیت احزاب سیاسی و سازمانهای صنفی مخالف اصل ۲۶ قانون اساسی است. از این روست که در «قانون احزاب» تنها از صدور پروانه نه (کسب مجوز فعالیت) نام برد شده است و این دو مبنای یکسانی ندارند. در ماده ۱۷ قانون احزاب اعلام شده است که: «در صورتی که فعالیت تشکیلاتی یک گروه منشأ تخلفات مذکور در ماده ۱۶ باشد کمیسیون (ماده ۱۰) می‌تواند بر حسب مورد به تفصیل زیر عمل نماید:

۱- تذکر کتبی

۲- اخطار

۳- توقیف پروانه

۴- تقاضای انحلال از دادگاه»

به این ترتیب مشخص است که توقیف پروانه یکی از انواع مجازاتهایی است که بر اساس قانون احزاب در صورت تخلف گروهی علیه آن اعمال می‌شود. و پس از توقیف پروانه، اگر بار دیگر گروه سیاسی یا صنفی منشأ تخلف گردید، این بار به دادگاه فرستاده می‌شود. به عبارت دیگر گروه سیاسی یا صنفی پس از توقیف پروانه باز هم می‌تواند به فعالیت ادامه دهد. و حتی به دادگاه فرستاده شدن پروانه یک گروه هنوز به معنای انحلال آن گروه نیست. بلکه ممکن است در دادگاه تیره شود و همچنان به فعالیت خود ادامه دهد. و نیز مشخص می‌شود که بنا به قانون احزاب دستور انحلال گروه سیاسی یا صنفی که به معنای توقف فعالیت آن می‌باشد تنها در صلاحیت دادگاه خاص است و نه هیچ مقام و مرجع و نهاد و شورا و وزارتخانه دیگری. چنین دادگاهی نیز مطابق با اصل ۱۶۸ قانون اساسی باید دادگاهی باشد در محاکم دادگستری، که به شکل علنی، با حضور هیأت منصفه، با تأمین حق دفاع و داشتن وکیل مدافع برای آن گروه سیاسی، به پرونده آن گروه رسیدگی کند. علاوه بر همه این مسائل در تبصره ماده ۱۸ قانون احزاب گفته می‌شود که: «درآمد و هزینه گروههای پروانه دار باید در دفاتر قانونی ثبت شود...» و به این ترتیب خود قانون احزاب در اینجا نیز مشخص می‌سازد که: «گروههای پروانه دار» باید چه بکنند و به عبارتی بر وجود قانونی «گروههای بی پروانه» نیز صحه می‌گذارد. با همه این مسائل، اصل ۲۶ قانون اساسی که بر فعالیت آزادی احزاب سیاسی و انجمنهای صنفی تأکید دارد همواره نقض شده است. هیچ حزب و سازمان سیاسی مخالف امکان فعالیت آزاد در جامعه را ندارد. سندیکاهای کارگری منحل گردیدند، و افراد فعال آنها که دارای بینش سیاسی مخالف حکومت بودند مورد محدودیت یا سرکوب قرار گرفتند و اینک نیز شرایط برای فعالیت آزاد آنها فراهم نیست. حاکمیت حقوق مردم را زیر پا گذاشته و خودش که باید مجری قانون باشد قانون را تبیت نکرده و به سرکوب اعتراضات و خواستهای حق طلبانه مردم و نیروهای سیاسی مخالف پرداخته است. با حرکات خشن و غیردموکراتیک و سرکوبگرانه خود، برخی از گروههای سیاسی را به سمت واکنشهای تند و خصمانه و قهرآمیز سوق داد و آنگاه به سرکوب و کشتار کامل آنها دست زد. برخی از نیروها را با جوسازی و پرونده سازی و اتهامات ناروا و بر اساس اعترافات و اقرار ناشی از شکنجه‌های شدید برخی از رهبران آنها غیر قانونی اعلام کرد. احزاب مترقی و آزادیخواه «منحل» اعلام شدند و فعالان آنها مورد تعقیب و پیگرد وسیع، دستگیری، شکنجه، حبس، و اعدام قرار گرفتند. حاکمیت غافل بود که وجود احزاب سیاسی یک ضرورت تاریخی عینی و مستقل از خواست این یا آن فرد یا حکومت می‌باشد و اگر چه ممکن است با سرکوب شدید در روند فعالیت احزاب سکون و رکود و توقف به وجود آورد، اما نمی‌توان احزاب سیاسی را با «اعلام انحلال» آنها منحل کرد و از بین برد یا با نابودی افراد، کشتارهای وسیع زندانیان سیاسی، سرکوب خشن مخالفان، ایجاد جو رعب و وحشت، با تهدید و اعمال شکنجه و فشار... در دراز مدت فعالیت سیاسی سازمانی نیروهای آزادیخواه را نابود کرد. علاوه بر آن اعلام غیر قانونی بودن بسیاری از احزاب و سازمانهای سیاسی خود عملی غیر قانونی بود زیرا که دادستانی انقلاب آنها را غیر قانونی اعلام کرده است در حالی که این امر از حدود اختیارات و وظایف دادستانی انقلاب خارج بوده است. احزاب و سازمانهای سیاسی، در صورت انجام اعمال مغایر با قانون اساسی یا مصالح عمومی، باید مطابق اصل ۱۶۸ قانون اساسی، در محاکم دادگستری، به شکل علنی، با حضور هیأت منصفه محاکمه شوند و بدیهی است که در چنین محاکمهای باید از حق برخورداری از وکیل مدافع و حق کامل دفاع آزادانه از خود بهره‌مند شوند و بر پایه مواد قانون اساسی و قانون احزاب، پس از طی این مراحل، رأی صادره از چنین دادگاه مستقل، علنی، بیطرف که کلیه موازین و مقررات حقوقی بین المللی را رعایت کند، در خصوص قانونی بودن یا غیر قانونی بودن حزب و سازمان سیاسی خاصی می‌تواند «حکم قانونی» قلمداد شود و نه این که یک عده از رهبران سازمانی را بازداشت کنند، فشار و شکنجه‌های شدید علیه آنها اعمال کنند، از آنها اعترافات «خلاف واقع» بگیرند، به مجموعه یک سازمان و حزب (و نه به افراد خاصی) اتهاماتی مانند «جاسوسی» یا «اقدام برای براندازی نظام» وارد سازند، در یک دادگاه فرمایشی و غیرمستقل و جانبدار، جدا از محاکم دادگستری، بدون حضور هیأت منصفه و بدون وجود وکیل مدافع و به شکل غیر علنی به محاکمه افراد بپردازند و آنگاه رأی به محکومیت آن سازمان و حزب صادر کنند و سپس به دستگیری و زندانی کردن و اعدام فعالان آن حزب و سازمان دست زنند. بدیهی است که چنین رأی صادره‌ای فاقد اعتبار است و این حق و حتی حق قانونی آن حزب و افراد عضو و هوادار آن حزب است که فعالیت خود را تداوم بخشند، حتی اگر به شکل مخفی صورت پذیرد. اگر حاکمیت با اتکاء به اعمال سرکوبگرانه ضد دموکراتیک و حتی برخلاف قوانین اساسی کشور، به سرکوب یک سازمان سیاسی اقدام کند، حیثیت و اعتبار و شرافت آن سازمان را مورد تعرض قرار دهد، و تمامی امکانات علنی و قانونی در دفاع از خود و بیان اعتقادات را از آن سازمان بگیرد، این حق مشروع افراد آن سازمان است که چه بصورت علنی و چه به صورت مخفی به فعالیت خود ادامه دهند، از حیثیت خود دفاع و حاکمیت را انشاء کنند. به نظر من در چنین حالتی، عمل این افراد خلاف همین قانون اساسی نیست بلکه حرکتی است بر علیه حاکمیتی که خود ناقض قانون بوده است. در مجموعه

حاکمیت، هر شخص و مقامی این حق را به خود می‌دهد که بدون توجه به مکانیسمی که در قانون اساسی و نیز قانون احزاب اشاره شده است، هر حزب و سازمان مخالفی را با اتکاء به رأی دادستانی انقلاب، یا اظهار نظرهای مقامات رهبری کشور، غیرقانونی بخواند. در حالی که هیچ‌یک از مقامهای رهبری کشور حق ندارند بنا به مصالح سیاسی یا بر اساس اعتقادات خود، بر خلاف قانون اساسی، سازمان یا حزبی را از فعالیت سیاسی آزاد محروم کند.

۵- نبود امنیت قضایی: نهادهایی مانند «دادستانی انقلاب» و «دادگاه انقلاب» و «دادگاه ویژه روحانیت» که عملاً به جرم‌های سیاسی رسیدگی می‌کنند، نهادهایی هستند که حتی وجود آنها در قانون اساسی کشور پیش‌بینی نشده است و مقررات و موازین حقوقی معتبر بین‌المللی در آنها به طور کامل رعایت نمی‌شود. در همین جا ضروری است که اشاره‌ای به مسئله «جرم سیاسی» در کشور داشته باشیم. از جانب مسئولان حکومتی، همواره وجود زندانیان سیاسی و عقیدتی در کشور تکذیب می‌شود که خلاف واقع است. هویت چنین زندانیانی در کشور را نمی‌توان نفی کرد. جرم سیاسی، جرم ناشی از فکر و عقیده سیاسی است. که علیه حکومت و نظام و ساختار سیاسی کشور صورت پذیرد. زندانی سیاسی کسی است که بخاطر مخالفت با حکومت و عوامل حکومتی و در مبارزه برای تغییر ساختار حکومتی و نظم سیاسی موجود زندانی شده باشد. بر خلاف اصل ۱۶۸ قانون اساسی که رسیدگی به جرایم سیاسی را در اختیار محاکم دادگستری، با حضور هیأت منصفه و به شکل علنی می‌داند و بر خلاف اصل ۳۵ قانون اساسی که بر وجود وکیل مدافع برای متهم تأکید دارد، متهمان سیاسی زیادی را با تکیه به اقرار و اعترافات ناشی از شکنجه‌های جسمی و روحی که فاقد کمترین پشتوانه و اساس و اعتبار حقوقی است، در شرایطی که متهم حق دفاع از خود و حق استفاده از وکیل مدافع را نداشت و حتی با چشم‌پند در محاکمه حاضر می‌شد، و رئیس دادگاه عملاً مانند یک دادستان با متهم برخورد می‌کرد و حتی به فحاشی و توهین به متهم می‌پرداخت، در دادگاهی که کمتر از ۵ دقیقه تشکیل می‌شد، در «دادگاه انقلاب» نه در محاکم دادگستری، محاکمه کرده‌اند. تا سال ۱۳۶۹ متهم حق درخواست تجدید نظر در حکم دادگاه را نداشت. بر اساس احکام صادره از چنین دادگاهی که فاقد کمترین اعتبار قانونی بوده، بسیاری به حبسهای طولیل‌المدت محکوم، یا از حقوق اجتماعی محروم، یا به چوبه‌های دار یا جوخه‌های تیرباران سپرده شدند. در شرایط کنونی نیز متهمان سیاسی در دادگاه انقلاب (و نه در محاکم دادگستری) و به شکل غیر علنی و بدون حضور هیأت منصفه محاکمه می‌شوند. در این کشور، در طی سالها، زندانیان سیاسی و عقیدتی زیادی اعدام شدند. افراد زیادی از «بهای»ها، هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران که به هیچ عمل نظامی دست نزده بودند، و نیروهای «چپ» که کار مسلحانه نکرده بودند و حتی خط‌مشی مسلحانه را قبول نداشتند، نیز اعدام شدند. در سال ۱۳۶۷، به کشتار وسیعی از زندانیان سیاسی سر موضع دست زده شد پذیرفت که اکثر اعدام شدگان کسانی بودند که دوران محکومیت خود را می‌گذراندند، یا دوران محکومیت آنها در حال اتمام بود یا حتی محکومیت آنها به پایان رسیده بود و اصطلاحاً «ملی‌کشی» می‌کردند و حبس اضافی بر مدت محکومیت خود را تحمل می‌کردند و حکومت هنوز از اعلام نام و محل دفن آنها و از پاسخ به این مسئله که این افراد به چه جرمی، چگونه و به چه مجوز قانونی و به مسئولیت چه مقام و مرجع قانونی مجدداً محاکمه شدند و احکام زندان بسیاری از آنان به اعدام تغییر یافت و به مورد اجرا گذاشته شد، خودداری کرده است. و حتی وصیتنامه آنها به خانواده‌هایشان ارائه نشده است. علاوه بر آن «دادستانی انقلاب» برای آزادی زندانیان سیاسی پس از پایان دوران محکومیت آنها، شروطی مانند گذاشتن سند یا ضامن - دادن انزجارنامه علیه سازمانهای سیاسی مخالف حکومت، دادن تمهید بر عدم همکاری با آن سازمانها... را پیش روی زندانیان قرار می‌دهد. زندانیان پس از آزادی با انواع محدودیتها و محرومیتها رو به رو هستند. آنها در ادارات و مراکز دولتی نمی‌توانند کار کنند، از ادامه تحصیل بسیاری از آنها جلوگیری می‌شود، برای مدتی بسیار طولانی از خروج از کشور آنها جلوگیری می‌شود و می‌بایست هر ماه (یا دو ماه یکبار) خود را به دادستانی انقلاب معرفی کنند. و در آنجا با ورقه‌های بازپرسی یا تفتیش عقاید رو به رو می‌شوند که راجع به عقاید و دیدگاهها و روابط زندانیان سؤال می‌کند.

۶- نقض اصل ۱۰۰ شوراهای: اصل ۱۰۰ قانون اساسی تأکید دارد که اداره امور هر روستا، بخش، شهر، شهرستان، استان، با همکاری مردم و با نظارت شورایی به نام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان، استان صورت گیرد که اعضای آن را مردم همان محل انتخاب می‌کنند. این اصل تاکنون که ۱۷ سال از انقلاب و تصویب قانون اساسی می‌گذرد به مرحله اجرا در نیامده است.

۷- نقض حقوق مردم در برابر مقام «ولایت فقیه»: بنا به اعتقاد من، اصل «ولایت فقیه» اصلی غیردمکراتیک است که با اصل حاکمیت مردم تناقض جدی و آشفتنی‌ناپذیر دارد و از این رو اساساً قابل تأیید نمی‌باشد. اما در اینجا می‌خواهم نشان دهم که آنچه در جامعه ما اعمال شده و می‌شود ناقض حقوق ملت در برابر «ولی فقیه» است که حتی قانون اساسی آن را به رسمیت شناخته و تضمین کرده است. در اصل ۱۰۹ متن تجدید نظر شده قانون اساسی، بر شروط وجود بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی در کسب مقام «ولایت فقیه» تأکید شده است. در اصل ۱۱۰ متن بازنگری شده قانون اساسی بر وظایف جدیدی مانند «تعیین سیاستهای کلی نظام - جمهوری اسلامی پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام - نظارت بر حسن اجرای سیاستهای کلی نظام - حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه - حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام» به عنوان وظایف ولی فقیه تأکید شده است. پس این امری کاملاً عادلانه و قانونی است که اگر ثابت شود سیاستهای کلی نظام نادرست بوده، یا بر اجرای این سیاستها نظارت صحیح اعمال نشده، یا جهت حل اختلاف قوای سه‌گانه اقدامات شایسته به عمل نیامده، یا برای حل معضلات نظام تصمیمات مدیرانه اتخاذ نشده است، آنگاه بتوان وجود بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر و مدیریت «رهبر» را مورد انتقاد قرار داد و با وجود چنان پیش‌فرضیهایی ثابت کرد که «ولی فقیه» از شرایط و صفات اصلی «ولایت فقیه» بی‌بهره است و مطابق با اصل ۱۱۱ از متن تجدید نظر شده قانون اساسی که بیان می‌دارد «هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد یا معلوم شود که از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد»، بتوان با تشخیص و اثبات عدم صلاحیت «رهبری» آن را از مقام خود برکنار ساخت. بدیهی است که اگر مشارکت جدی و همگانی مردم در اداره امور کشور، و کنترل عموم مردم بر عملکرد حاکمیت و نظام وجود نداشته باشد، و اگر در یک فضای باز سیاسی بینش و تدبیر و مدیریت و توانایی «رهبر» مورد نقد دمکراتیک قرار نگیرد، نمی‌توان به ارزیابی واقع‌بینانه و مسئولانه از عملکرد «رهبری» دست زد و بر اساس آن تصمیم‌گیری معقول و مسئولانه اتخاذ کرد. اما عملاً حق مردم در شرکت در مباحثات مستدل و آزاد و در انتقاد از عملکرد و بینش «رهبری» و مقام «ولایت فقیه» نقض شده است. و به آنها اجازه داده نمی‌شود تا در سطح جامعه، در سخنرانی‌ها، در نوشته‌ها و مقالات، ذهن مردم و نهادهای مسئول را نسبت به توانایی و لیاقت و شایستگی و بینش «رهبر» و شرایط لازم صلاحیت «رهبری» روشن سازند یا از مجلس خبرگان در رابطه با علت انتخاب این یا آن شخص به مقام «ولی فقیه» و دلیل حذف کاندیدای دیگر توضیح بخواهند، یا از مجلس خبرگان توقع داشته باشند تا گزارشی دوره‌ای به شکل علنی و مستقیم از نحوه عملکرد «ولی فقیه» به مردم ارائه دهند و امکان نقد چنین گزارشی توسط مردم را فراهم سازند. اصل ۱۰۷ قانون اساسی «رهبر» را در مقابل قوانین با سایر افراد کشور برابر شناخته است، لذا حتی «رهبر» حق ندارد قانون اساسی را نادیده بگیرد و اعمالی برخلاف آن

و علیه آن انجام دهد، و خود را ملزم به رعایت آن نداند یا اهمالی فراتر از اختیارات وظایفی که قانون اساسی کشور برای وی تعیین کرده است انجام دهد. در غیر این صورت، اعتبار و صلاحیت «رهبری» او، بر اساس قانون اساسی کشور زیر سوال می‌رود. اما حق مردم در کنترل و بررسی و نقد «رهبری» نادیده گرفته می‌شود و هرگونه بیان انتقادی صریح از مقام «رهبری» عملاً ممنوع است و مورد سرکوب و تعرض قرار می‌گیرد.

۸- تصویب قوانین مغایر با قانون اساسی: تاکنون از سوی قوه مجریه کشور، قوانینی که با اصول قانون اساسی مغایرت آشکار دارد، تصویب شده است. مثلاً قانون مربوط به انتخابات که در اخیراً تصویب شده است، به شورای نگهبان اختیار دخالت در انتخابات به قصد حذف یا تأیید کاندیداهایی را داده است، در حالی که قانون اساسی تنها اختیار «نظارت» بر انتخابات را برای شورای نگهبان به رسمیت شناخته است. شورای نگهبان در طی این سالها عملاً نقش دخالت‌کننده در انتخابات را ایفا می‌کرده است ولی اکنون که قانونی برای تأیید این امر از تصویب مجلس گذرانده‌اند. اگر عملکرد گذشته شورای نگهبان منطبق با قانون بوده است، پس دیگر لزومی برای تصویب قانونی جهت تأیید این امر نبوده است. و اگر عملکرد شورای نگهبان توجیه حقوقی نداشته است، پس تمامی عملکرد مداخله جویانه آنها در امر انتخابات از گذشته تاکنون غیرقانونی بوده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

یک مورد دیگر از قوانین مغایر با قانون اساسی، «لایحه مجازات اسلامی - بخش تعزیرات» است. این لایحه برای مؤسسان و اعضای هر دسته و جمعیتی بیش از دو نفر که هدف آن بر هم زدن امنیت کشور باشد و محارب شناخته نشوند و نیز برای افرادی که علیه نظام یا به نفع سازمانهای مخالف نظام تبلیغ نمایند، یا علیه امنیت داخلی یا خارجی تبانی نموده یا به مقدسات اسلام و انبیای عظام و رهبری اهانت کند یا «قصد بر هم زدن امنیت ملی» و «قصد بر هم زدن امنیت کشور» و «تشریش اذهان عمومی» را داشته باشند، مجازاتهایی تعیین کرده است. در حالیکه در این قانون و در هیچ قانون دیگری، هیچیک از واژه‌های «برهم زدن امنیت کشور» - «امنیت داخلی و خارجی» - «مقدسات اسلام» - «اهانت» - «تبانی» تعریف نشده است و وجود این واژه‌های مبهم همیشه ابزار مؤثری در دست سرکوبگران برای خفه کردن هر ندای مخالفی بوده است. با تکیه بر این لایحه، نیروهای انحصار طلب حاکم، هر ابراز عقیده در مورد نظام جمهوری اسلامی، هر انتقاد از عملکرد نظام یا رهبری آن، و هرگونه ابراز عقیده در مورد هر یک از اندیشه‌های اسلامی،... را می‌توانند «بر هم زدن امنیت کشور»، «اهانت به مقدسات اسلامی» و «تشریش اذهان عمومی» قلمداد کنند و هر فرد یا جمعیتی و سازمانی را که به نظام جمهوری اسلامی، عملکرد و خط مشی حاکم بر آن، عملکرد و پیش رهبری آن ایراداتی داشته باشند و آن ایرادات را بیان یا منتشر کنند یا اصلاً به نظام جمهوری اسلامی یا ولایت فقیه اعتقادی نداشته باشند، تحت عنوان «قصد بر هم زدن امنیت کشور» یا «تضعیف نظام» مورد سرکوب و مجازات قرار دهند. حتی افشای دزدی‌ها و سوء استفاده‌های یسابقه توسط برخی مقامات قدرتمند در حکومت با برچسب «تضعیف نظام» سرکوب شود. ابراز نظر علیه حاکمانی که خود را مصون از خطا و انتقاد می‌دانند، می‌تواند تحت عنوان «ضدیت با نظام جمهوری اسلامی» و «اهانت به رهبری» مشمول مجازات قرار گیرد. این قانون در تناقض آشکار با حقوق و آزادیهای اساسی مردم است که حتی در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده است. وسیله‌ای برای گسترش جو رعب و وحشت و ابزاری برای سرکوب مخالفان و در تنگنا قرار دادن بیش از پیش مردم می‌باشد و دست انحصار طلبان و سرکوبگران را در سرکوب آزادی عقیده و بیان و قلم و آزادی احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی و سرکوب فعالیت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مخالفان و نیز انتقادات و افشاگریهای مردم باز می‌گذارد.

۹- ایجاد نهادهایی که در قانون اساسی پیش‌بینی نشده است: در این رابطه می‌توان به دادگاه و دادستانی انقلاب اشاره داشت که عملاً به جرم‌های سیاسی رسیدگی می‌کند و مقررات و موازین حقوقی معتبر بین‌المللی در آن رعایت نمی‌شود و نیز دادگاه ویژه روحانیت که به عنوان نهادی مستقل درون قوه قضائیه فعالیت می‌کند و پس از گذشت ۱۷ سال از انقلاب و قانون اساسی، هنوز نهادهایی قدرتمند هستند که علی‌رغم آن که در قانون اساسی پیش‌بینی نشده‌اند، به حیات خود ادامه می‌دهند.

۲- شیوه‌های گوناگون مبارزه

از آنجاکه اولاً قانون اساسی دارای نقایص جدی است و بسیاری از اصول آن (بویژه در رابطه با نوع و شکل حاکمیت و رابطه آن با مردم) با اصل حاکمیت واقعی مردم مغایرت آشکار دارد. ثانیاً برخی از مفاهیم موجود در قانون اساسی، هنوز به طور دقیق تعریف نشده‌اند که موجبات نقض حقوق انسانی را فراهم می‌سازد (مانند مفاهیم زندانی سیاسی - توطئه علیه امنیت نظام - اختلال در مبانی اسلام) ثالثاً حاکمیت نه فقط حقوق و اساسی و دموکراتیک بشر مصرحه در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بلکه حتی حقوق ملت مصرحه در قانون اساسی را رعایت نمی‌کند. رابعاً نه تنها احزاب سیاسی بلکه سازمانهای صنفی دموکراتیک مستقل امکان حضور در جامعه را ندارند تمامی اقدامات آنها زیر کنترل شدید مقامات امنیتی کشور قرار دارند و در پیوند مؤثر و آگاه کننده و بسیج‌کننده آنها با مردم محدودیتهای شدید اعمال می‌شود - لذا صرفاً و تنها از طریق مبارزه علنی - قانونی و با مطلق کردن این شیوه مبارزه نمی‌توان به هدف برقراری دموکراسی در کشور دست یافت. آنجاکه یک حاکمیت تمامی یا بخش مهمی از اهرمها و کانالهای مبارزه سیاسی علنی یا قانونی را از بین ببرد و اعتراضات مردم را سرکوب کند و آنجاکه حاکمیتی که باید مجری قانون باشد خود ناقض اصلی قانون شود و مدعیان پاسداری از حقوق قانونی ملت به آشکارترین و خشن‌ترین شکل ممکن حقوق ملتی را نقض کنند، دیگر نمی‌توان و نباید دست مردم و نیروهای آزاد اندیش را در دفاع از حقوق و خواستها و آزادیهای اساسی خودشان بست و آنها را مقید کرد تا در یک چارچوب تعیین شده از جانب حاکمیت یا تنها به شکل علنی - قانونی فعالیت کنند. تلفیق اشکال متنوع مبارزه سیاسی در راستای تفویت جنبش دموکراتیک میهن ضروری است. البته در شرایط کنونی می‌توان یک مبارزه سیاسی علنی - قانونی را نیز برای ایجاد فضای باز سیاسی در کشور تداوم بخشید. می‌توان از امکانات علنی و قانونی مبارزه برای تبلیغ و ترویج آرمانهای دموکراتیک، ارتباط هرچه وسیعتر با مردم، ارتقاء آگاهی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مردم، ایجاد تشکلهای سازمانهای سیاسی و صنفی دموکراتیک مستقل، افشای موارد نقض حقوق و آزادیهای دموکراتیک در جامعه برای مردم، انتشار نظرات و دیدگاههای سیاسی و اجتماعی خود در میان مردم، هدایت اعتراضات مردم به سمت صحیح و ارتقاء سطح مبارزاتی آنها در جهت تحقق خواستههای دموکراتیک، ایجاد ارتباط میان نیروهای آزاداندیش، جلب هرچه بیشتر مردم به مشارکت سیاسی در جامعه استفاده کرد. اجرای اصول مربوط به حقوق ملت مصرحه در قانون اساسی، گامی مهم در راستای باز شدن فضای سیاسی کشور می‌باشد. زیرا که شرایط نسبتاً مناسبی برای نیروهای آزادیخواه فراهم می‌آورد تا با هراسی کمتر، آزادی بیشتر و ابتکار عمل بهتر فعالیت کنند و از این شرایط و امکانات به عنوان یک سکوی پرش برای کسب دستاوردهای بیشتر و ایجاد فضای باز سیاسی استفاده کنند. از اینرو مبارزه برای تأمین حاکمیت قانون و اجرای اصول در برگیرنده حقوق و آزادیهای اساسی ملت مصرحه در قانون اساسی می‌تواند از نخستین و

مؤثرترین اقدامات تاکتیکی نیروهای سیاسی آزادبخواه باشد که بیش از هر چیز به موفقیت آتی استراتژی کمک می‌کند. هدف این تاکتیک، تضعیف حکومت مطلقه فردی، تحکیم حاکمیت قانون بجای حاکمیت هرج و مرج، باز شدن نسبی فضای سیاسی و اجتماعی، فراهم شدن شرایط مناسبی برای مشارکت نسبی سیاسی و اجتماعی مردم در تعیین سرنوشت کشور، می‌باشد. اجرای اصول دربرگیرنده حقوق و آزادیهای اساسی ملت مصرحه در قانون اساسی به این معنی است که: کلیه قوانین، آئین نامه ها و بخشنامه‌های مصوبه هر یک از سه قوای کشور یا هر نهاد دیگری که با قانونی اساسی مغایرت دارد لغو گردد. کلیه نهادها و ارگانهای مانند دادگاه انقلاب و دادگاه ویژه روحانیت که وجود آنها در قانون اساسی پیش‌بینی نشده است منحل شوند. همه افراد و نهادها خود را در برابر قانون و در مقابل مردم پاسخگو بدانند و برای همه افراد مسئول و حتی رهبر در برابر قانون با تمامی شهروندان کشور اجرا شود. اصل ۱۴ قانون اساسی که تأکید بر رعایت حقوق غیرمسلمان در کشور دارد رعایت گردد. اصل ۶ قانون اساسی که اعلام می‌دارد امور کشور باید به انکاه به آراء عمومی از راه انتخابات یا همه‌پرسی اداره شود، اجرا گردد. هر قانون و بخشنامه‌ای که اختیارات و قدرتی بر خلاف قانون اساسی به شورای نگهبان یا هر نهاد دیگری برای دخالت در امر انتخابات داده است لغو گردد. اصل ۱۰۰ قانون اساسی که مربوط به تشکیل شوراهای منتخب مردم در روستا، بخش، شهر، شهرستان و استان می‌باشد و تاکنون در هیچ جا به مرحله اجرا گذاشته نشده است، اجرا شود. اصول ۱۹ تا ۲۲ در فصل سوم مربوط به حقوق ملت و نیز اصول ۱۶۵ تا ۱۶۷ در فصل یازدهم قانون اساسی، بدون هیچگونه قید و شرطی اجرا شود. به موجب این اصول همه افراد ملت در مقابل قانون برابر خواهند بود، مردم ایران صرفنظر از قوم و قبیله، رنگ، نژاد، زبان باید از حقوق مساوی در جامعه برخوردار گردند، حیثیت و جان و مال و مسکن و شغل افراد از تعرضات غیرمستولانه مصون، دخالت در امور داخلی و زندگی خصوصی افراد و بازرسی و کنترل غیرقانونی مکاتبات و مکالمات تلفنی و مخابرات شهروندان ممنوع و امنیت شخصی افراد باید تأمین شود، نقض عقاید و سانسور ممنوع گردد، آزادی عقیده و بیان و قلم و آزادی نشریات و مطبوعات باید تأمین شود، بازداشت‌های غیرقانونی و خودسرانه و اعمال شکنجه‌های جسمی و روحی علیه متهم برای کسب اعتراف یا اقرار ممنوع گردد، برای هر متهم حق برخورداری از دادگاه علنی و مستقل و بیطرف و نیز حق انتخاب آزادانه وکیل مدافع رعایت شود، جرایم مطبوعاتی و سیاسی باید به صورت علنی و در حضور هیأت منصفه برگزار شوند، احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانونی باشند، اصل برائت رعایت گردد، هر عمل مغایر با شأن و حیثیت و اعتبار انسانی بر علیه متهم و زندانی ممنوع شود. تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها آزاد گردد، آزادی فعالیت احزاب و جمعیتها و انجمنهای سیاسی و صنفی باید تأمین شود. وادار کردن همین حاکمیت به تبعیت از قانون اساسی و اجرای اصولی از همین قانون که حقوق اساسی مردم را به رسمیت شناخته و تضمین کرده است، یک موفقیت بزرگ برای نیروهای آزادبخواه در راه تضعیف سلطه استبداد دینی می‌باشد.

به نظر من، هر نوع فعالیت سیاسی مسالمت آمیز که موجب تقویت ارتباط و برقرار گفتگو و ایجاد تفاهم میان نیروهای آزادبخواه و ایجاد و تحکیم اتحاد عمل میان آنها شود، یا امکانی فراهم آورد تا این نیروها بتوانند نظرات و برنامه‌های خود را به میان اقشار مختلف آن ببرند و نیز ارتباط دائمی و پویا و زنده و محکم آنها با توده مردم را برقرار سازد، سبب افزایش قدرت تشکیلاتی و انسجام بیشتر آنها شود، اعتبار این نیروها در سطح جامعه را افزایش دهد و تناسب قوا را از لحاظ کمی و کیفی به سود نیروهای آزادبخواه تثبیت و تحکیم نماید، و نیز بتواند مردم را به مبارزه علیه استبداد و نابرابری و به خاطر آزادی و عدالت اجتماعی و رفع بحران اقتصادی و نابسامانی‌های اجتماعی تشویق و تهییج کند، اعتراضات و مبارزات مردم را در عرصه‌های مختلف هدایت و رهبری کند، و به استبداد ضربه اساسی و قطعی وارد سازد و موجب تأمین آزادی و فضای باز در کشور شود... می‌تواند به مرحله عمل درآید. شعارها و خواسته‌های دمکراتیک باید به میان توده‌های مردم بروند و آنگاه به یک قدرت مادی تبدیل شوند. برای افزایش قدرت بسیج و هدایت و ارتقاء مردم، باید به فعالیتهای اجتماعی توده‌ای گسترده روی آورد. باید سعی کرد تا در هر محیطی از کار و زندگی و تحصیل و محیطهای آموزشی و فرهنگی و هنری و ورزشی و ادبی و تفریحی و سرگرمی ... و در هر جایی که توده‌ها حضور دارند، ارتباط زنده و پویا و ارگانیک را با توده‌ها برقرار ساخت.

هدف از کار توده‌ای عبارت است از ارتقاء آگاهی سیاسی و اجتماعی توده‌ها و بالابردن سطح فرهنگ آنها - ارتقاء درک آنها از دمکراسی و اهمیت و ضرورت تأمین دمکراسی در جامعه و تشویق روحیه فرهنگ دمکراتیک مردم - تثبیت اعتقاد واقعی به حقوق انسانی و احترام به شأن و مقام انسانی و ضرورت رعایت آن در زندگی روزمره در میان مردم ارتقاء شناخت و درک نیروهای سیاسی از روحیات و تفکرات و خواسته‌ها و نیازهای مردم و تشخیص صحیح اوضاع و شرایط جامعه - افزایش توان بسیج و رهبری توده‌ها در روند زندگی و کار روزمره و همیشگی با توده‌ها.

به اعتقاد من مناسب‌ترین، بهترین و مطلوبترین شیوه مبارزه نیروهای آزادبخواه کشور برای تحقق اهداف دمکراتیک خود، مبارزه‌ای مسالمت آمیز با پرهیز از اعمال خشونت کور و درگیری مسلحانه است. به اعتقاد من مشی سیاسی صحیح مبتنی است بر تقویت ارتباط با مردم، روشنگری و ارتقاء آگاهی مردم، ترویج ایده‌های دمکراتیک در جامعه، بسیج و تشکل توده‌ها برای تحقق خواسته‌ها و مطالبات دمکراتیک و عدالتخواهانه، و تلاش برای اتحاد همه نیروهای آزادبخواه و تقویت مبارزه همه جانبه آنها. به نظر من مشی صحیح و خردمندانه سیاسی می‌طلبد که از جنبشها، اعتصابات، تظاهرات و اعتراضات مسالمت آمیز اقشار مختلف مردم که برای تأمین حقوق و آزادیهای دمکراتیک در جامعه، علیه استبداد حاکم، در دفاع از منافع و خواسته‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و صنفی خود، تأمین عدالت اجتماعی، در دفاع از صلح صورت پذیرد، با تمام نیرو حمایت شود اما از حرکتها و اقدامهایی که می‌تواند به گسترش تروریسم و ایجاد جنگ داخلی در کشور منجر گردد، حمایت نشود. هر فرد و نیرویی می‌تواند از هر امکانی و از هر فضایی برای شرکت در امور سیاسی و اجتماعی میهن خود بهره جوید و بر علیه بی‌عدالتی‌ها و استبداد اعتراض نماید. اقشار مختلف مردم به اشکال متفاوتی و در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ... می‌توانند خواسته‌های خود را مطرح و برای تحقق آنها تلاش کنند. ارسال نامه‌های شکوائیه و دادخواهانه، درخواستهای کتبی، جمع‌آوری امضاء برای خواسته‌های سیاسی یا صنفی، انتشار جزوات حاوی اخبار اعتراضات مردم و موارد نقض حقوق بشر در جامعه به همراه تحلیل‌های سیاسی روز با ارائه رهنمودهای واقع بینانه و عملی، مراجع دسته جمعی یا انفرادی به مقامات و نهادهای گوناگون، تحصن، دست از کار کشیدن، راهپیمایی اعتراضی، از اقدامات مؤثر و اشکال متنوع حرکات اعتراضی مردم می‌باشد. هیچیک از این اشکال مبارزه را نمی‌توان مطلقاً رد کرد یا به طور مطلق آنها را پذیرفت بلکه باید دید هر یک از این اقدامات تا چه حد در خدمت به جنبش دمکراتیک میهن تأثیر دارد. مردم و نیروی آزاداندیش می‌توانند برای باز شدن فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور، از هر امکان و فرصت و موقعیتی و از هر کانال مناسب و شایسته‌ای برای حرف زدن، نوشتن، بیان و ابراز اعتقادات و انتقادات و افشاگری استفاده کنند. تا میدان خالی نماند. اگر راست است که حقوق اساسی مردم و نیروهای آزادبخواه نقض می‌شود، که می‌شود و اگر درست است که حق گرفتنی است که واقعاً همین گونه است پس باید حق را گرفت. در دفاع از حقوق انسانی و دفع تجاوز از این حقوق، مردم و نیروهای آزادبخواه با انکاه به حق دفاع مشروع خود، می‌توانند مقاومت کنند. شکل مقاومت می‌تواند قاطع، پیگیر و جدی و در عین حال

سالمت آمیز و به دور از خشونت کور باشد. می‌توان در این روند مبارزه از همه اشکال و شیوه‌ها و ابتکارات مبارزه سیاسی سالم‌آمیز بهره جست.

۹- ضرورت گسترش فعالیت سیاسی و برخی مشکلات آن در داخل کشور

متأسفانه گسترش فقر و معضلات عظیم اقتصادی و مصرف شدن بخش اعظم وقت و انرژی مردم به فصد معاش و تهیه لقمه نانی برای خود و خانواده‌شان، و همچنین تسلط استبداد دینی خشن و ترس از ایجاد دردسر و سرکوب و زندان و اخراج از محیط کار و تحصیل سبب شده است که افشار وسیعی از مردم و حتی علاقمندان به فعالیت سیاسی، ضمن داشتن توجه و حساسیت به مسائل سیاسی کشور، عملاً در فعالیتهای سیاسی یا صنفی مستقل یا حرکات اعتراضی قانونی شرکت نکنند و حتی اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها و نشریات سیاسی افشاگر علیه حکومت را مطالعه یا پخش نمایند.

فقر و سرکوب می‌تواند انگیزه مناسبی برای تحرک و تهییج توده‌های مردم شود، اما در شرایط کنونی گسترش فقر و بیکاری و تنگدستی و تشدید سرکوب آشکار و پنهان، به مانعی جدی در راه فعالیت سیاسی افراد آزادیخواه و مترقی و ایجاد و رشد حرکات اعتراضی و گسترش فعالیت سیاسی توده‌ها تبدیل شده است و عملاً دوران رکود را طولانی و سخت ساخته است. علاوه بر آن مبارزه در شرایط کاملاً بسته و اختناق‌گرا شکل سازمان یافته و واقعاً آگاهانه پیدا می‌کند. از این رو مبارزه برای رفع نسبی مشکلات اقتصادی و ایجاد فضای باز نسبی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، برای جلوگیری از غرق شدن در مشکلات روزمره و حل شدن در مسایل صرفاً اقتصادی و معیشتی، برای درهم شکستن جو هراس و ترس از سرکوب در بین مردم، برای مقابله با انفعال و بی‌تحرکی و یأس، و جلب افشار هرچه وسیع‌تری از مردم و جوانان به فعالیتهای سیاسی و اجتماعی و نیز برای کوتاه ساختن دوران رکود در جامعه ضرورت دارد. اما نه فقط در افشار وسیعی از مردم بلکه حتی در طیف گسترده‌ای از فعالان سیاسی گذشته و مدعیان امروزی، بی‌تحرکی و انفعال به چشم می‌خورد.

برخی به واسطه جو رعب و وحشت و سرکوب فیزیکی خشن دگراندیشان و نیروهای اپوزیسیون که توسط حاکمیت صورت پذیرفته است، برخی به دلیل زندگی از مسائل سیاسی و مشاهده ناصداقتی‌ها و نادرستی‌ها و خیانت‌هایی که حتی از جانب دوستانشان صورت گرفته، برخی به دلیل آن که بسیاری از فرصت‌ها و امکانات و موقعیتهای تحصیلی و شغلی مناسب را به خاطر شرکت در فعالیتهای سیاسی از دست داده‌اند، برخی به دلیل غرق شدن در مشکلات عظیم اقتصادی جامعه و معضلات خانوادگی، و متأسفانه برخی هم به دلیل بی‌اعتمادی بیمارگونه که با اتکاء به نظریه توطئه همیشه در پشت هر فرد و نیرو یا هر حرکتی به دنبال عامل حکومتی یا مأمور نهادهای امنیتی و اطلاعاتی می‌گردند،... به فعالیت سیاسی جلب نمی‌شوند. این از پیامدهای دوران شکست و بحران سیاسی و اندیشه‌ای موجود درون جنبش دموکراتیک میهن، از نتایج سرکوب فیزیکی و روحی خشن، از پیامدهای بحران اقتصادی و وجود مشکلات عظیم اقتصادی و اجتماعی، از نتایج بحران فرهنگی و اخلاقی موجود در جامعه است که به باورها، اعتقادات، روحیات و تمایلات و ارزشهای انسانی بسیاری از روشنفکران و فعالان سیاسی کشور ضربه جدی وارد آمده است.

علاوه بر این، وجود روحیه غیردموکراتیک و فرهنگ استبدادی و خودمحوری در میان برخی از روشنفکران سیاسی، از موانع جدی گسترش فعالیت آنها می‌باشد. بسیاری از آنها ایدئولوژی و خط‌مشی سیاسی را بدون تحقیق لازم و کافی و بدون داشتن دید باز و انتقادی پذیرفته و به آن خو گرفته‌اند و با تعصب کوری که حقیقت مطلق را در اختیار همان ایدئولوژی می‌دانند، هر اندیشه دیگری را نفی و اصول مورد اعتقاد خود را محدود و غیرقابل نقد می‌دانند. از تفکرات مستقل گریزانند و بیشتر به دنبال «دستور از بالا» هستند. بیشتر از آن که با یک اقتاع منطقی و درک علمی و عقلی به یک باور مقدس اجتماعی رسیده باشند، با درک عاطفی سر و کار دارند. به اندیشه‌ای عشق و مهر می‌ورزند که آن را کم خوانده‌اند و خوب فراموش کرده‌اند. قدرت غلبه بر دگماتیسم کور و کهنه‌پرستی را ندارند و علاوه بر آن در شرایط کنونی با توجه به پیامدهای منفی ناشی از نابسامانی‌های عمیق اقتصادی و اجتماعی، وضعیت در هم ریخته فرهنگی، شکستهای سیاسی پیاپی، شرایط نابسامان طبقاتی و اجتماعی و محیط پرورشی، رشد انگیزه و کسب قدرت سیاسی به هر بهایی،... مختصات روحی و اخلاقی لازم و ضروری یک مبارزه سیاسی در میان بسیاری از روشنفکران سیاسی وجود ندارد. رشک و حسد مفرط نسبت به رقیب، جاه‌طلبی، تسلط طلبی بیمارگونه، عصبیت و خشم کور نسبت به منتقدان، کینه‌ورزی و انتقام‌جویی، بر جنبش سیاسی کشور تأثیر منفی گذاشته است. برخی از این نیروها، بر علیه رقیب یا مخالف خود و به قصد طرد یا نابود ساختن آنها، از شیوه‌های نادرست مانند پخش افترا و تهمت، اشاعه دروغ، پاپوش دوزی و توطئه‌گری، ضربه‌زدن به حیثیت و اعتبار فردی و خانوادگی، ایجاد سوءظن خصمانه وجود دشمنی کور بهره می‌جویند و بی‌توجه به ضرورت‌های جنبش سیاسی و حفظ تحکیم محفل‌های مبارزه، از ضربه خوردن رقیب شادمان می‌گردند، به دنبال شکست و تار و مار آن هستند و نیروی خود را صرف ناتوان کردن و محدود ساختن فعالیت آن می‌کنند. در واقع اثبات خویش را در نفی دیگری می‌جویند و نه در ارائه یک عمل مؤثر اجتماعی و برخورد سالم فردی از جانب خود. به خیلی از افرادی که در زندانها، مرگ قهرمانانه را پذیرا شدند ولی حاضر به تسلیم در مقابل خواسته‌های حاکمان نشدند، «بی‌درایت» و «چپ‌رو» می‌گفتند و می‌گویند. به افرادی که در زندان، خیلی رک و صریح از هویت و اعتقادات خود دفاع می‌کردند و به مقابله با نمایندگان حکومت بر می‌خاستند و نیز به افرادی که پس از آزادی از زندان، همچنان به مبارزه ادامه داده‌اند، به افشاگری علیه حکومت پرداخته‌اند و سکون و بی‌تحرکی و انفعال را پیشه نکرده‌اند و به افرادی که شجاعانه و با پذیرا شدن انواع خطرات و مصیبت‌ها و سرکوب‌های آشکار و پنهان، به قصد درهم شکستن جو ترس و یأس و برای دفاع از هویت و موجودیت و حقوق اساسی خود و برای تأمین آزادی و عدالت و در جامعه مبارزه کرده و می‌کنند، «چپ‌رو»، «ماجراجو»، «عاشق مطرح شدن»، می‌گفتند و می‌گویند و در فعالیت آنها اخلاص و کارشکنی کرده و می‌کنند. جالب اینجاست که همه نیروهای سیاسی کشور با انتشار بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها و فراخوان‌های متعدد از مردم و فعالان سیاسی کشور درخواست می‌کنند که علیه حکومت استبدادی و برای تأمین آزادی و عدالت در کشور با خیزند یا آن که نیروهای سیاسی اپوزیسیون را به وحدت و مبارزه مشترک دعوت می‌کنند، اما اگر شخصی یا جریانی در جهت تبلیغ و انجام این خواسته‌ها فعالیت کرد، فوراً به او انگ و تهمت زده می‌شود. و اگر کسی هیچ فعالیت جدی سیاسی نکند، یا به بهانه انجام کار صرفاً فرهنگی از وارد شدن مسئولانه و فعال در اعمال سیاسی خودداری کند، یا صرفاً به حل مسائل معیشتی و رفع نیازهای خانواده خود برود، هیچ انگ و تهمت و فحشی نثار وی نمی‌شود.

متأسفانه این مسائل نشان می‌دهد که تا چه حد بی‌فرهنگی سیاسی، بی‌پرنسیبی، حسادت، تحجر و فساد فکری، در جنبش چپ کشور به طور گسترده و فعال وجود دارد.

- برای آن عده از مبارزین که بخواهند براساس شیوه سالم، آن هم در محیطهای آلوده به شیوه‌های غیراصولی و نادرست (که انرژی افراد به جای مبارزه علیه استبداد صرف نابودی رقیب و بدنام‌سازی وی و کارشکنی در فعالیت‌هایش می‌شود) حمل کنند، کار بسیار دشوار است. زیرا یا بد درک می‌شوند یا مورد ضربه قرار می‌گیرند و در روند فعالیت آنها کارشکنی و اخلال صورت می‌پذیرد. البته اینها از مصیبت‌های مبارزه در محیطهای راکد و عقب‌مانده و در جامعه‌ای است که انسان خصلت اجتماعی شدن یا اجتماعی بودن را درک نمی‌کند و نمی‌پذیرد و همچنان فردی می‌اندیشد و در هیچ واحد اجتماعی آن دموکراسی واقعی تمرین نشده است و افراد به روحیه استبدادی و استبدادپروری در محیط خانواده و کار و تحصیل و جامعه خو گرفته‌اند. مقابله با چنین فرهنگ سیاسی ضعیف و عقب‌مانده‌ای، وظیفه تمام کسانی است که می‌خواهند علیه استبداد، به هر شکل آن و در هر عرصه‌ای، مبارزه کنند. هم به این علت که این فرهنگ و روحیات غیر دموکراتیک مانعی جدی برای گسترش و ارتقاء فعالیت آزادخواهان است و کارآیی و اثربخشی مبارزه دموکراتیک را بسیار محدود می‌کند و هم به این علت که چنین فرهنگی مانعی جدی برای شرکت مردم در اداره امور جامعه و تقویت قدرت بسیج مردم و تأثیرگذاری بر جنبش سیاسی کشور می‌باشد. در یک کلام، دگرگونی مثبت و سالم در فرهنگ سیاسی مبارزین دموکرات، گام ضروری برای تداوم کیفی و اثربخشی مبارزه سیاسی دموکراتیک کشور می‌باشد.

مجموعه این مشکلات و وضعیت نابسامان که در میان علاقمندان و فعالان سیاسی و اجتماعی میهن وجود دارد، باعث خشنودی حکومت استبدادی و نهادهای اطلاعاتی و امنیتی حکومتی می‌شود و آنها در جهت تداوم و تشدید این وضع فعالیت توطئه‌گرانه و تفرقه‌افکنانه خود را سازمان می‌دهند. اما می‌توان و باید این جو را در هم شکست. باید فضای ترس، یأس، تفرقه، بدنام‌سازی یکدیگر، بی‌اعتمادی مطلق، سوءظن بیمارگونه، بی‌حرکی و انفعال را در هم شکست. در شرایط کنونی، برای همه فعالان سیاسی آزادپخواه، در هم شکستن چنین جو و فضایی (که همیشه حاکمیت استبدادی و نهادهای اطلاعاتی و امنیتی سرکوبگر در گسترش چنین فضایی کوشا و سهیم هستند)، یک وظیفه اساسی است. اما انجام این کار به شجاعت و جسارت ویژه‌ای نیاز دارد. در جامعه‌ای که مذهب اسلام در میان اکثریت مردم مسلط و سطح فرهنگ عموم پایین و استبداد دینی حاکم باشد، حتی پذیرش تفکر مارکسیسم - لنینیسم و چپ غیرمذهبی (چه برسد به فعالیت سازمانی سیاسی نیروی چپ) همیشه با خطر قطعی و حتمی سرکوب خشن و خونین مواجه می‌باشد. تفکر چپ تنها برای تفسیر جهان به کار نمی‌آید بلکه می‌خواهد جهان را تغییر دهد. و این تغییر تنها در پرتو یک مبارزه گسترده توده‌ای متحد و سازمان یافته امکان‌پذیر است. آن کس که می‌خواهد تنها نقش یک فیلسوف تحلیل‌گرا را ایفا کند و بدون شرکت در پراتیک اجتماعی - سیاسی تنها اندیشه چپ را برای ارضاء نیاز روحی خود یا ارائه تحلیل و تفسیر پدیده‌ها مورد استفاده قرار دهد، عملاً هویت چپ را از جوهره پیکارگری برای تغییر نظم کهنه و آفرینش نظم نو مرفقی و آزاد و عادلانه تهی می‌کند.

نیروی چپ هویت و اصالت و اعتبار خود را نه فقط در دفاع لفظی از آزادی و عدالت و روشنگری در جامعه بلکه در مبارزه عملی و پیکار واقعی برای تحقق آنها به دست می‌آورد. چنین پیکاری بویژه در جوامع استبدادی همیشه با سرکوب خونین و تلفات سنگینی همراه بوده است. اما آیا باید به دلیل ترس از سرکوب یا هراس از منزوی شدن و انگ خوردن و بدنام شدن از پیکار دست کشید؟ و به دیگران نیز توصیه کرد که چنین کنند؟ نمی‌توان برای هیچکس تکلیف تعیین کرد، اما هرکس می‌تواند برای خود تکلیف تعیین کند و مسیر زندگی خود را انتخاب کند.

ایدئولوژی و آرمان انسانی و والا آن چنان نیرومند است که می‌تواند در وجود هر شخصی که به آن واقعاً اعتقاد داشته باشد، جوش و خروش به پا کند و او را وادار سازد تا برای تحقق آرمان خود به مبارزه و پیکار جدی دست زند. چنین شخصی با شناخت صحیح و واقع‌بینانه و با آگاهی از وضعیت جامعه و مردم و حکومت، احتمال سرکوب خود در این روند را در بالاترین درصد می‌داند و به تلفات و مصیبت‌های موجود در این مبارزه آگاه است، و به انگ‌ها و تهمت‌هایی که به خاطر چنین پیکاری نصیبش می‌شود داناست و به خطر بدنام شدن پس از دستگیری و اعمال شکنجه برای حضور اجباری در «مصاحبه‌های تلویزیونی» آشنا است، اما این مبارزه را ادامه می‌دهد، زیرا او برای حفظ «پرستیژ» و «مطرح شدن»، مبارزه نمی‌کند. چنین شخصی از موضع و اعتقادات صحیح خود دست نمی‌کشد، تصمیم ندارد که در نبرد تسلیم شود چه رسد به آن که بدون نبرد تسلیم شود. لنین در اثر خود «کارل مارکس» از قیام کارگران پاریس در ۱۸۷۰ (که با آن که بی‌موقع بود ولی پس از شروع مارکس به آن نهیت گفت)، یاد می‌کند و می‌آموزد «در چنین شرایطی و نیز در بسیاری از موارد دیگر، از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک مارکس در مسیر عمومی و فرجام نهایی نبرد پرولتاریا، شکست اقدام انقلابی پرولتاریا شرکتی است تا دست کشیدن از موضع اتخاذ شده، تسلیم بدون نبرد: چنین تسلیمی روحیه پرولتاریا را می‌شکند و توان پیکار را از او سلب می‌کند.

بر پایه چنین تحلیلی و با توجه به شرایط خاص جامعه، افرادی آرمان‌گرا و آگاه، که نه چپ رو و ماجراجو هستند و نه راست رو و بی‌اصول، تصمیم دارند زخمهای موجود درون جنبش دموکراتیک و چپ میهن را ترمیم نمایند. بر روحیه یأس و شکست خوردگی و وازدگی، بر ترس و هراس فاسدکننده، بر انفعال و بی‌حرکی و تسلیم‌شدگی ضربه جدی وارد آورند. از هویت و موجودیت و اعتبار و حقانیت خود دفاع کنند. مردم را از وجود خود، از زنده بودن خود، از احیاء مجدد خود، از تفکر نوین خود آگاه سازند. و بر سیر حوادث در جامعه تأثیر جدی بگذارند. و بر تاریخ میهن و جنبش دموکراتیک کشور مظهر خود را بزنند. چنین اشخاصی برای اعتقادات و آرمانشان و به خاطر مردم و میهنش مبارزه می‌کنند و به فحش‌ها و افتراها و دروغ‌هایی که به آنها نثار می‌شود زیاد توجه نمی‌کنند، مسؤولیت پیامدهای ناشی از فعالیت خود را می‌پذیرند، سرکوب و حبس و شکنجه و مجازات را متحمل می‌شوند، توطئه‌های رنگارنگی را که برای بدنام شدن و نابودی «پرستیژ» و «اعتبار» آنها و منزوی ساختن آنها صورت می‌پذیرد درک و مشاهده می‌کنند، اما از مبارزه خود دست نمی‌کشند و مبارزه را تا آنجا که توان داشته باشند ادامه می‌دهند. این انتخابی آزادانه، داوطلبانه و آگاهانه و در عین حال حماسی و آرمانگرایانه است. این افراد، جمله زیبای دانه که مارکس علاقه بسیار ویژه‌ای به آن داشت را راهنمای کار خود قرار می‌دهند که می‌گفت: «راه خود را بگیر و برو و بگذار دیگران هرچه می‌خواهند گویند»؟

راه برون رفت از بحران

عنی کشتگر (علی محمد فرخنده) - (آذر ۱۳۷۴)

در پی انقلاب ملت ایران نظام ولایت مطلقه فقیه بر مردم ایران تحمیل شد. نظامی که در قانون اساسی آن نهاد ولایت مطلقه فقیه و اقتدار و اختیار رهبر، بر فراز اصل حاکمیت ملی و قوای ناشی از آن قرارداد و مشروعیت خود را از رأی مردم کسب نمی‌کند. در چنین نظامی، اصولاً هیچ انتخاب و هیچ مجلسی نمی‌تواند محصول رأی آزاد و تضمین‌کننده حقوق سیاسی و اجتماعی مردم ایران باشد. در انقلاب مشروطه مردم خواستار نظامی بودند که در آن سلطنت در کار دولت دخالت نکند و دولت در برابر مردم و نماینده منتخب آنان در مجلس شورای ملی مسؤول باشد و نمایندگان واقعی مردم دولتی را که از تکالیف قانونی خود به ضرر مصالح ملت تخطی کرده باشد، به حکم قانون برکنار سازند. اما در قانون اساسی جمهوری اسلامی رهبر ولی فقیه نه با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شود و نه در برابر مردم مسؤول و مواخذ است. نمایندگان مجلس هم که به اصطلاح با رأی مردم انتخاب می‌شوند، به عنوان پیش‌شرط انتخابات، تابع سیاست‌گذاری‌ها و مصلحت‌اندیشی‌های رهبراند و این تابعیت آنان بایستی مورد تأیید و تصویب شورای نگهبان قرار گرفته باشد.

بنابراین باید برای لغو قوانین و مقررات تحمیلی و غیردمکراتیک و نهادهایی که در تضاد بنیادی با اصل حاکمیت ملی و نظام مردم‌سالاری است مبارزه کرد. ما از هرگونه تلاش آزادیخواهان و مبارزان داخل کشور برای گشودن فضای سیاسی و احیاء و استقرار حقوق اساسی ملت ایران حمایت می‌کنیم. و چون اعتقاد راسخ به مبارزه مسالمت‌آمیز و تدارک و تأمین آشتی ملی و صلح اجتماعی داریم، راه برون رفت از بحران سیاسی - اجتماعی اقتصادی کنونی را که گریبانگیر کشور و ملت ایران شده است، در اجرای فوری و بدون قید و شرط و همه جانبه اقدامات زیر می‌دانیم:

- الف) - تعطیل دادگاهها و دادسراهای انقلاب و سایر نهادهای سرکوب سیاسی و اجتماعی و لغو احکام مراجع مزبور و آثار و نتایج آنها.
- ب) - آزادی کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی.
- ج) - لغو سانسور و تأمین آزادی مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی.
- د) - آزادی کلیه احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی.
- ه) - تعطیل مجلس شورای اسلامی.
- و) - تهیه و تدوین قانون اساسی جدید.
- ز) - اتخاذ تصمیم درباره شیوه تصویب قانون اساسی جدید، از طریق برگزاری همه‌پرسی یا انجام انتخابات مجلس مؤسسان.

جامعه مدنی، دموکراسی و ایران

فرخ نگهبان - بهمن ۱۳۷۴

سخنرانی در کنفرانس لندن - مؤسسه مطالعات شرق‌شناسی دانشگاه لندن - به دعوت انجمن پژوهشگران ایران - ۱۰ فوریه ۱۹۹۶

۱- پیش‌درآمد

بار دیگر به ابتکار انجمن پژوهشگران ایران گرد هم آمده‌ایم تا پیرامون مبرم‌ترین مسائل امروزی ذهن هر ایرانی به گفتگو بنشینیم. به زعم من نیز دو مبحث انقلاب بهمن و استقرار دموکراسی از زمره این مسایل اند و من قرار است درباره جامعه مدنی و استقرار دموکراسی در ایران صحبت کنم. به عمد از نام اعلام شده کنفرانس یعنی از عنوان «برپایی جامعه مدنی و استقرار دموکراسی» نام نبردم. چون این عنوان ممکن است این برداشت را ایجاد کند که گویا در ایران هنوز آنچه اصطلاحاً جامعه مدنی نامیده می‌شود وجود ندارد و ما اول باید چنین جامعه‌ای را ایجاد کنیم تا بتوانیم دموکراسی را مستقر سازیم. من چنین نظری ندارم و بحث جامعه مدنی و ایران یکی از موضوعات صحبت امروز من است.

۲- ایران و مفهوم جامعه مدنی

اولین مشکل من با این نحوه بیان این است که ممکن است این تصور را پیش بیاورد که گویا در ایران جامعه مدنی وجود ندارد و لذا اول باید جامعه مدنی برپا شود تا بتوانیم دموکراسی را مستقر کنیم. دومین شک ناشی از این فکر است که به راستی کاربست مفهوم جامعه مدنی (Civil Society) یا همان معنای شناخته شده‌ای از آن که در تاریخ و فرهنگ غرب تأسیس شده است در تحلیل و یا شناخت جامعه ما مفید و یا رسان نیست. من شک دارم که استقراض این متد تحلیل توان روایت روندهای تاریخی تمدنهای ایرانی - اسلامی را داشته باشد.

اختراع مفهوم مدنی کار متفکران سیاسی قرن ۱۷ در اروپاست. توماس هابز و پیش از او جان لاک در این عرصه پیشگام بوده‌اند. خدمت و رسالت جادویی این اختراع قبل از همه آن بود که انحصار حق مالکیت را - که تا آن زمان عمدتاً منحصر به زمین و در دست گروه نجیبی وابسته به دربار یعنی حکومت بود - از آنها بگیرد و به جامعه یعنی به اهالی بدهد. منظور از برپایی جامعه مدنی در اروپای غربی تأسیس چنان ساختار حقوقی و قانونی بوده است که حریم شهروندان را در

مقابل حکومت - و قبل از همه در زمینه حقوق مالکیت - حفظ کند و مصون دارد.

متد این متفکران آن است که ابتدا وضعی به نام «وضع طبیعی» را فرض یا تخیل می‌کنند که در آن دولت حذف شده و اتحاد جامعه در آزادی مطلق به سر می‌برند. آراء و عقاید این متفکران در توجیه ضرورت گذر از این «وضع طبیعی» به زندگی تحت انقیاد دولت البته واحد نیست. اما در نظر همه آنها، هم در «وضع طبیعی» و هم در تحت انقیاد دولتی که آنها توصیه می‌کنند، انسان موجودی به نام فرد و دارای «حقوق طبیعی» و غیرقابل زدایش تصویر می‌شود که حق مالکیت و حق تعیین سرنوشت خویش اساس آن است.

مفهوم عقلی بر پایی جامعه مدنی در اروپای قرن ۱۷ و ۱۸ همانا تفکیک حق حاکمیت از حق مالکیت و تفویض آن به بورژوازی و سلب امتیازات نجبا، گسیختن فید وابستگی دهقانان به زمین و اعطای آزادی فروش نیروی کار در بازار به آنها بود. در طرحهای اولیه، انسان (به مثابه فرد حقیقی (Individual)) به عنوان واحد پایه جامعه مدنی تعریف می‌شود. اما بعدتر با تکامل سرمایه داری «شخص حقوقی» نیز جزء پایه‌ای جامعه معرفی می‌شود. منظورم نهادهایی از قبیل خانواده و روابط خونی، نهادهای مذهبی، مؤسسات اقتصادی، احزاب، سندیکاها و انجمنها و حتی مفهوم وسیع ملت و جز آن است.

برای یک بررسی آکادمیک محض جامعه مدرن امروزی و با آن حد از امکان کسب شناخت از روندهای زندگی اجتماعی، بسیاری از مکاتب جامعه‌شناسی امروز ضرورت ادامه بهره‌گیری همان متدولوژی سنتی تعریف «وضع طبیعی»، «حقوق طبیعی»، و تفکیک دولت از بقیه نهادها و تعریف آن به عنوان «جامعه مدنی» را امروز مجدداً مورد سؤال قرار داده‌اند. به نظر می‌رسد در این حد از تأثیر و تأثر متقابل نهادهای دولتی و غیردولتی متد بحث متفکرین قرون ۱۷ و ۱۸ کمتر مشکل‌تئوریک یا عملی معین را پاسخگو باشد. احتمالاً یک دلیل عمده تداوم کاربرد مفهوم جامعه مدنی در ادبیات جامعه‌شناختی غرب تا همین اواخر وجود دنیای سوسیالیستی مبتنی بر درآمیزی حق مالکیت و حق حاکمیت و به زبان دیگر نفی جامعه مدنی بوده است.

اما نکته جالب و ویژه در مورد سرزمین ما ایران و به طور کلی تمدن ایرانی - اسلامی آن است که نظامات فئودالی در آن، کمتر آن شکل متمرکز و هیرارشیک غرب را داشته است. در ایران جز در دوره کوتاهی پس از هجوم مغول، در دیگر دوره‌ها نشانی از مقید کردن دهقان به زمین وجود ندارد. در ایران اقطاع و تیول‌داری به سرعت تمرکز اولیه خود را از دست می‌داده و به مالکیت ملاکان محلی یا به امرای سابق قشون منتقل می‌شده و حداقل طی ۲۰۰ سال اخیر این حقوق مالکیت برای اربابان محلی محفوظ بوده است. بعلاوه املاک خالصه درصد کمی از کل املاک بوده است. جالب است که تلاش رضاشاه برای ضبط املاک مردم هرگز نتوانست صورت قانونی به خود بگیرد و لاجرم در بسیاری از موارد صورت هدیه به آن داده شد. در ایران از قدیم بین بهره مالکانه و مالیات تمایز قطعی و روشن وجود داشته است.

در ایران مدرن جامعه مدنی به معنای مجموعه نهادها، مؤسسات و روابط غیردولتی، نه تنها وجود دارد بلکه یک پایگاه مهم برای استقرار دموکراسی در کشور است. حد رشد جامعه مدنی در ایران مانع انجام اصلاحات سیاسی نیست. در کشور ما نظام سیاسی فعلی هیچ تناسبی با حد رشد جامعه مدنی ما ندارد. منظور از این یادآوری‌ها آن است که احتمالاً به عاریت گرفتن عنوان «برپایی جامعه مدنی» یا همان درک و پیشینه‌ای که در آثار هابس و لاک و روسو و بعدتر هگل آمده است تفاوت‌های پیشینه تاریخی و فرهنگی ما و آنها را کم‌رنگ و خطر الگوبرداری غیر موشکافانه را پررنگ کند. ضعف بخش خصوصی در مقابل دولتی که حلقه کلیدی اقتصاد، یعنی نفت را در دست داشته البته یک ضعف برجسته جامعه مدنی ماست. اما همانطور که اشاره کردم سخن اصلی من خطر الگوبرداری نیست. خطر اصلی آن است که فکر کنیم که آری، چون ما جامعه مدنی نداریم پس نمی‌توانیم دموکراسی مستقر کنیم. من این فکر را کمی بعدتر خواهم شکافت. فعلاً به معنای دموکراسی و ارزیابی از توان آن پردازیم.

۳- معنای دموکراسی و توان آن

از دموکراسی - که در فارسی آن را معادل «مردم سالاری» گرفته‌اند - یک تعبیر یا درست‌تر آن است که بگویم تصور عمومی وجود دارد که به معنای حکومت مردم بر مردم است. اما جوامع هر چه قدر هم که کوچک باشند حکومت خود مردم فاقد معنای عملی است. ایده‌های مجرد روسو و سپس مدل مارکس با الهام از کمون پاریس و آنچه که در نظرات لنین در مورد حکومت شوراهای آمده همه در اساس معطوف به تأسیس نهادی بوده است برای اداره جامعه‌ای که همه اعضای آن اعضای حکومت آن نهاداند. حکومت شورایی یا شوروی هرگز و در هیچ کجا یک شکل دائمی حکومت نبوده است. تعبیر لیبرالیسم، از قرن ۱۹ به این سو، از حکومت مردم بر مردم در واقع حکومت نمایندگان مردم بر مردم است، همان تعبیری که جان استوارت میل، آن را به شیواترین بیان عرضه کرده است.

چنین حکومتی نه مشکل از نمایندگان همه که در دست اکثریت نمایندگان است. به علاوه نماینده منطقاً فقط در لحظه رأی‌گیری نماینده است و هیچ مکانیسم حقوقی برای دخالت دادن تغییر در رأی رأی‌دهندگان وجود ندارد. گذشته از این در انتخابات همه رأی نمی‌دهند. در اروپا شمار رأی‌دهندگان عموماً کمتر از دو سوم و در آمریکا کمتر از نصف است.

علاوه بر همه اینها و مهمتر از همه این حقیقت است که در انتخابات فقط کسانی انتخاب می‌شوند که صاحب وسایل جلب آرای مردم باشند. اینکه مردم چه کسی را به وکالت انتخاب کنند قبل از این که به تصمیم خود آنها مربوط باشد به تصمیم مالکین و گرداندندگان کارخانه‌های جلب آراء مردم بستگی دارد. تأثیر و نفوذ این کارخانه‌ها که امروز وسایل ارتباط جمعی نامیده می‌شوند تا آنجاست که بدون تسلط بر آنها کسی فکر تسلط بر قدرت را به خود راه نمی‌دهد.

از سوی دیگر من به عنوان یک عنصر چپ رجاء و اتق دارم که مدل لیبرال دموکراتیک موجود برخلاف ادعای بانیان قدیم آن، فاقد ظرفیت تأمین برابری انسانهاست. در دموکراسی نابرابری جنسی و زورگویی مرد بر زن باز هم ادامه خواهد داشت، تقسیم جامعه به طبقات و ستم طبقاتی باز ادامه خواهد داشت و باز هم زخم و درد ناشی از خود برتری نژادی و ملی بر چهره جامعه بشری ما ماندگار خواهد ماند.

همه این نکات تردید برانگیز در محدودیت آنچه را که امروز دموکراسی نامیده می‌شود را من از آن رو نقل کردم که روشن شود برای کسی که شیفته برابری و عدالت است، کسی که آرمان و رؤیایش در قدرت دیدن توده‌ها و نه مقهور قدرت دیدن آنهاست، چرا این نظامات حاکم بر کشورهای دموکراسی نمی‌تواند غایت آمال تلقی شود.

اما نه محدودیت‌های دموکراسی در سپردن قدرت به مردم و نه ناتوانی آن در تأمین برابری انسانها هیچکدام دلیل برتری حکومت‌های توتالیتر و دیکتاتور بر

دموکراسی نیست، حکومت‌هایی که نه تنها همه این ستمها و نابرابریها را حفظ می‌کنند، بلکه روح ترس و بیم سرکوب را هم در جان شهروندان می‌دانند، حکومت‌هایی که بیگانگی مطلق از مردم و در نهایت ستم و سرکوب مردم در سرشت آنهاست.

به علاوه این که دموکراسی حکومت خود مردم نیست به این معنا نیست که خود مردم بویژه اگر گروهی عمل کنند، هیچ تأثیری بر عمل آن ندارند. دموکراسی نه تنها در میان اقشار وسیعی از مردم این احساس را پدید می‌آورد که سرنوشت خویش و کشور را در دست دارند، بلکه در عمل نیز تا حد معین توان آن را دارد که خواست‌های عمومی مردم و یا عموماً بخش‌هایی از مردم را در تصمیمات حکومت انعکاس دهد. این‌هاست دلایل این که چرا نه فقط چپ‌ها بلکه همه کسانی که زمینی فکر می‌کنند دست کم در تئوری، دموکراسی را بر استبدادها ترجیح می‌دهند.

۴- دموکراسی و ایران

از آستانه مشروطه تا امروز که سیاست به معنای مدرن آن به دل جامعه ما رخنه کرده است، استقرار دموکراسی در کشور در همه ادوار سیاسی مختلف از یک سو مطالبه مشترک بسیاری از جنبشهای اعتراضی و مطالباتی با دیدگاههای مختلف بوده و از سوی دیگر از جانب بسیاری محافل ضرورت آن و با امکان تحقق آن مورد تردید یا مخالفت قرار داشته است.

به طور کلی این دیدگاهها دو سرچشمه دارد: آسمانی و زمینی.

من در اینجا با گروه اول بحث نخواهم کرد چرا که یافتن زبان مشترک بسیار دشوار است. این که اسلام تا چه حد دموکراتیک و دموکراسی تا چه میزان اسلامی است، بحثی مع الفارق است. این همان بحث عقل استدلالی و با احکام الهی است. این بحث منطقیاً سر نخواهد گرفت، زیرا ورود به آن مستلزم آن است که با پای عقل استدلالی چوبین شود و یا دین دنیوی گردد، و لذا بحث محدود است به کسانی که به دلایل عقلی لغو استبداد را غیر عملی و یا زیانبار تلقی می‌کنند. من مهمترین دلایل آنها را در زیر آورده‌ام:

۱- کسانی که می‌گویند توسعه معضل اصلی جامعه ماست و نظام سیاسی باید بر پایه نیازهای آن پایه‌گذاری شود و یک حکومت مقتدر مرکزی به مراتب توان بیشتری برای پیشبرد آن دارد.

۲- کسانی که معتقدند دموکراسی مترادف است با آشوب و نا امنی و جنگهای داخلی بی‌فرجام، کسانی که می‌گویند آزادی احزاب و انتخابات وحدت ملی را به مخاطره می‌اندازد.

۳- کسانی که معتقدند ایران هنوز فاقد پیش‌شرطهای ضرور برای لغو استبداد است و لذا اگر هم زمانی انتخابات آزاد و آزادی احزاب در ایران تأمین شود محال است این آزادیها مثل غرب نهادی شود، کسانی که می‌گویند در ایران جامعه مدنی وجود ندارد، کسانی که می‌گویند ایرانیان هنوز شعور و فرهنگ دموکراسی را ندارند.

۴- کسانی که دموکراسی را به عنوان یک ایده وارداتی و غربی رد می‌کنند و آن را مغایر فرهنگ و سنن ایرانی و شرقی می‌دانند، کسانی که می‌گویند در ایران و شرق مردم به ناجی و رهبر و پیشوا قائل بیشتر اعتقاد دارند تا به صلاحیت خود برای اداره امور خویش.

۵- و بالاخره کسانی که دموکراسی را ایده‌ای بورژوازی دانسته و معتقدند استقرار آن مسأله توده مردم زحمتکش نیست، کسانی که می‌گویند مسأله مرکزی در ایران نیز مثل هر جامعه طبقاتی دیگر مسأله عدالت اجتماعی است.

این گونه نظرات از سوی راستگرایان هوادار احیای عظمت پهلوی، از سوی محافظی که برخی آن را «گرایش راست مدرن» در حکومت جمهوری اسلامی ایران می‌نامند، از سوی مجامع تکنوکرات‌ها و سرمایه‌گذاران بخش خصوصی و حتی از سوی برخی محافل روشنفکری و فرهنگی ایران عرضه می‌شود.

وجه مشترک تمام مخالفان تقدم ضرورت انجام اصلاحات سیاسی در کشور آن است که همه آنها لغو استبداد را یک اتوبی روشنفکران قدرت طلب تلقی می‌کنند. تمام آنها - البته بجز روشنفکرانی که اساساً مسأله سیاسی را مسأله غیر عمده و مسأله فرهنگی را عمده می‌بینند و لذا مدل حکومتی ارائه نمی‌دهند - از نوعی مدل حکومتی جانبداری می‌کنند که در آن یک مقام یا نهاد دائمی و غیرانتخابی، مثل رهبر، مثل حزب و یا مثل پادشاه و غیره، وجود دارد که مقام و یا رسالتی بنیادین را بر دوش می‌کشند. مثل مسؤلیت حفظ وحدت ملی، یا پاسداری از آیین، یا پاسخگویی به نیاز تاریخ یا برقراری عدل و داد در دنیا و غیره.

من در مقاله دیگری تحت عنوان «دموکراسی و ایران» این استدلالها و نقطه‌نظرها را طی یک مرور تاریخی مورد بحث قرار داده و نشان داده‌ام که چرا امروزه اندیشه لغو حکومت استبدادی نه یک اتوبی روشنفکرانه که یک ضرورت تاریخی است. من تعویق و تأخیر در انجام یک رشته اصلاحات مشخصاً سیاسی را که متوجه تغییر در ساختار قدرت سیاسی، نحوه تشکیل و ترمیم آن است را یک موجب - و شاید هم مهمترین - موجب حدت‌یابی بحرانهای سیاسی و اجتماعی و سوق ناگزیر این بحرانها به سوی انقلاب می‌بینم.

صریح بگویم: من ائتلاف نانوشته میان صاحبان قدرت مالی و سیاسی و صاحبان قدرت فکری و فرهنگی را در تحقیر مردم ایران که دچار عقب‌ماندگی فرهنگی هستند، که ظرفیت تحمل آزادی را ندارند، که باید با زبان خشونت - نه تنها قدرت - با آنها سخن گفت را عمده‌ترین مانع تحقق دموکراسی در ایران می‌دانم. در فکر من این توده‌های مردم نیستند که مستبدند و یا خواهان استبداد هستند، این محافل بسیار قدرتمند صاحب سرمایه و قدرت مالی و نظامی و فکری در ایران و در همین جهان غرب هستند که در کاهش نفوذ و تأثیر و انعکاس خواست و مطالبه شهروندان در حکومت‌ها و بر صاحبان قدرت ذینفع‌اند. این اشیاء است که کسی فکر کند در ایران تمایل به مشارکت، شعور تشخیص و یا حس مسؤلیت سیاسی وجود ندارد. این تمایل وجود دارد اما سرکوب می‌شود و خشم و نفرت می‌آفریند.

اگر قبول کنیم که پرورش حس ملی - که نوعی حس تعلق گروهی است - هم احساس «سرنوشت مشترک» و هم احساس «مسؤلیت مشترک» در قبال کشور را پدید می‌آورد، اگر قبول کنیم که توسعه سرمایه‌داری و شکل‌گیری «ملت، دولت»ها بواسطه بازار ملی و آموزش همگانی و نیز بواسطه یک سیستم حقوقی و قانونی آحاد کشور را به یکدیگر می‌دوزد و پیوند می‌زند، به زبان دیگر اگر بپذیریم که نقش تشکیل دولت - ملت‌ها (که در مورد ما، در دوره رضاشاه تکمیل شده است) شعور سیاسی را به میان توده‌هایی بسیار وسیع‌تر از نخبگان می‌برد و پیگیری مطالبات معین از حکومت را از سوی آنان دامن می‌زند، اگر بپذیریم که وجود شعور سیاسی و قضاوت معین و درباره اعمال و سیاستهای حکومت در اذهان مردم شکل گرفته باشد، این شعور نمی‌تواند صرفاً در حصار مغز آنها بماند و لزوماً به حرکت معین سیاسی و مطالبه تغییر در سیاست‌های حاکم می‌انجامد، باید بپذیریم که با استبداد حاکم باید به گونه‌ای تغییر کند که ظرفیت انعکاس این مطالبات و

ایجاد حس رضایت نسبی ناشی از آن را کسب نماید و یا باید با توسل به قهر و خشونت این مطالبات را سرکوب کرد. مطمئن باشید راه سومی وجود ندارد. اگر در انقلاب مشروطه با توجه به میزان جمعیت کشور و توزیع آن میان زن و مرد و شهر و روستا چیزی حدود ۹ تا ۱۰ درصد جمعیت کشور در مورد نحوه اداره کشور دارای قضاوت معین بودند، در انقلاب بهمن این رقم به بیش از ۹۰ درصد می‌رسد. شما نمی‌توانید در مقطع انقلاب کسی را در ایران پیدا کنید که درباره آنچه که در کشور می‌گذشت «بی‌نظر» بوده باشد. شما امروز در ایران چه کسی را می‌توانید پیدا کنید که در مورد جمهوری اسلامی و کارهای آن موضع خاص نداشته باشد. ما امروز در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که امر سیاست اصمق روستاهای آن را نیز شکافته است. چه بخواهید و چه نخواهید شما در ایران امروز با مردمی مواجه‌اید که نسبت به نحوه اداره امور کشور خود حساسیت معین دارند و به دلیل وضعیت عینی معین نمی‌توانند فکر کنند که سیاست امری است که به آنها مربوط نیست، یا از آن هم فراتر اصلاً ندانند که سیاست چیست.

بسیارند بوروکراتهایی که تنگ شیائوپینگ و گارباچف را در عالم خیال با یکدیگر مقایسه و به اولی مدال خردمندی می‌دهند چرا که او دانست رشد اقتصادی مهمتر از آزادی سیاسی و پایه آن است. اما تفاوت واقعی این دو نه در میزان خردمندی که در سطح متفاوت رشد اقتصادی آن دو کشور نهفته است. اکثریت مردم چین را هنوز می‌توان به اتکای ابهت پیشوا رهبری کرد. در روسیه دیگر حکومت «کارسماتیک» دوام‌پذیر نیست. استالین اکنون گذشته - و نه آینده - روسیه را نمایندگی می‌کند. زیرینوسکی نماینده یک شکل حکومتی دوام دار برای آینده روسیه نیست.

بسیاری از بوروکراتهایی که اکنون دولت رفسنجانی را برپا کرده‌اند و نیز دولتمردان بجا مانده از رژیم پیشین به اضافه بخش بزرگی از روشنفکرانی که نه این و نه آن را می‌پسندند همه و همه با تحقیر مردم ایران و انقلاب بهمن، با اشاره به نمونه الجزایر، با یادآوری وضعیت چین و شوروی، چه در دل و چه در اعلامیه می‌گویند و می‌نویسند که توسعه معضل اصلی جامعه ما است، دموکراسی مسأله اصلی جامعه ما نیست. ابتدا باید جامعه مدنی ساخت، ایران به ناجی بزرگ نیاز دارد و بحث من با همه آنها این است که گیریم آری، یک حکومت مرکزی مقتدر متشکل از تکنوکراتهای تحصیلکرده هاروارد و آکسفوردها شاید بتواند طرحی ارائه دهند که در آن شتاب رشد اقتصادی به حداکثر برسد اما مطمئن باشید که این طرحها و ایده‌ها تنها یک اتوبی راسیونال، یک توهم خردگرایانه باقی خواهد ماند، هرگاه در نظر نگیرد که آنها هم برای جامعه‌ای هستند که مردم آن درباره نحوه اداره کشور نظر دارند و نمی‌توانند نداشته باشند. این طرحها اگر نخواهد به یک مسأله مرکزی یعنی به ضرورت ایجاد احساس مشارکت، به ضرورت جلب رضایت مردم، حداقل در طیف معینی از لایه‌های اجتماعی پاسخ گوید یا روی کاغذ خواهد ماند و یا - اگر بخواهد اجرا شود - راه آن از اوین و کمیته مشترک می‌گذرد. این راه، راه تکرار انقلاب بهمن است.

روشنفکرانی که روی ضرورت تغییر در روحیات و خصوصیات فرهنگی توده مردم ایران، روی ضرورت ایجاد نهادهای از پایین شکل گرفته اجتماعی و تئیدن این نهادها به یکدیگر به منظور ایجاد موانع برای کنترل قدرت مردمی را مقدم‌تر و اولی‌تر از انجام یک رشته اصلاحات معین سیاسی در جهت دموکراسی یا دست کم تعدیل استبداد قرار می‌دهند، خیلی صریح بگویم در واقع می‌گویند بگذار مردم اعتراض کنند و رژیم هم بگوید اصلاح و تعدیل ممکن نیست خود مردم باید تغییر کنند.

کار در پایین، بسیج امکانات و نیروها، همه تلاش‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در سطح ملی و بین‌المللی وقتی ثمربخش و ستودنی است که در سمت یک رشته اصلاحات مشخصاً سیاسی در راستای تغییر نظام سیاسی، در راستای تعدیل ستیز آشکار حاکمیت و مردم سمت بگیرد. رابطه حاکمیت سیاسی و مردم در رژیم شاه دچار حادثترین بحرانها بود و امروز نیز این بحران به اوج می‌رسد. مسأله این نیست که کار فرهنگی لازم است یا نه. مسأله این نیست که توسعه برای کشور ضروری است یا نه. اینها قطعاً ضروری‌اند. اما اگر کسی - به بهانه قلت توسعه و کار فرهنگی - ما را به بیهودگی مبارزه علیه حکومت تشویق و یا به تحمل کشتار در اسلامشهرها، به چشم پوشیدن بر زندان و شکنجه و اعدام مخالفان دعوت کند، اگر کسی منع سنگسار زنان و نفوذ جواز قتل آنان به دست شوهر، یا عدم اعزام قشون به کردستان را به برپایی جامعه مدنی و یا توسعه اقتصادی موکول کند، آنگاه ما به آنها خواهیم گفت: خیر، ما کندن و دورانداختن غده سرطانی را به کشف راه‌های پیشگیری از آن موکول نخواهیم کرد. ما گناه جنایات حکومت‌ها را پای مردم نخواهیم نوشت. نه کودتای ۲۸ مرداد، تناسبی با حد رشد جامعه مدنی آن روز ما داشته است و نه امروز رژیم ولایت فقیه تناسبی با حد رشد امروز جامعه مدنی ما دارد.

* * *

مرحله رشد فعلی جامعه ما نه در حدی است که، چون اروپا و آمریکا «زبان قدرت» یگانه راه برای به دست گرفتن یا حفظ حکومت را در تسخیر «کارخانه‌های تولید رضایت» و قبل از همه در تسخیر سیستم رسانه‌های همگانی ببیند و اعمال خشونت برای حفظ یا کسب قدرت را دیگر بلاموضوع و بی‌معنا و غیرعملی بداند و نه آن قدر عقب‌افتاده است که در آن «زبان قدرت» یگانه راه کسب و حفظ حاکمیت را لوله تفنگ بداند و نیاز به تولید احساس رضایت و مشارکت در میان سکنه را بلاموضوع و بی‌معنا و پوچ تلقی کند.

روزی با دکتر نجیب‌الله رئیس جمهور وقت افغانستان صحبت داشتم و این در بجزوچه طرحهای او برای آشتی ملی و برگزاری انتخابات آزاد در افغانستان بود. پرسیدم آیا شما نگران نیستید که انتخابات آزاد به سرنگونی دولت شما منجر شود؟ گفت اینجا افغانستان است در اینجا سلاح تعیین می‌کند که رأی مردم به سود کیست. در شهرها که - سرنوشت انتخابات در آنجا رقم می‌خورد - همه جا ما مسلطیم و من پذیرفتم که آری در آنجا برخلاف غرب، معنای رأی دادن، اصلاً «ارضای حس مشارکت و تأثیرگذاری» نیست.

ایران ما هنوز در مرحله‌ای است که هم فکر اعمال خشونت برای کسب و حفظ قدرت حامیان جدی دارد و هم فکر جلب رأی یا ایجاد رضایت در پایین برای حفظ حکومت زمینه وسیع و حامیان بسیار یافته است. ما هرچه پیشتر آمده‌ایم گروه دوم نیرومندتر شده‌اند. اما هنوز فکر اول مسلط است. آنها هنوز بر مسند قدرت نشسته‌اند. اما قدرتی که آشکارا آفتابش بر لب بام به زردی گراییده است.

اکنون چپ آسیب دیده در همه جا با به راه بازسازی نهاده است. آنچه جنبش چپ نیازمند آن است بازآفرینی این جنبش هماهنگ با ساخت و زیرساخت و نیازهای دوران نوین، دوران نو صنعتی یا فراصنعتی است. دوران نو صنعتی نیازمند شکل نویی از جنبش داد است که به جای تکیه بر تضادهای درون جامعه بشری نخست وحدت‌ها را باز شناسد و منافع مشترک بشریت را نمایندگی کند. جنبش داد اگر به راستی جنبش داد باشد باید خود را بازآفریند و انسان و زندگی و نیازهای مشترک بشریت را شالوده و شمار نخست خود کند. روشن است که ستم طبقاتی، ملی، نژادی، جنسی، فکری و زیستی همچنان خواهند بود و جنبش دادخواه، رسالت مبارزه برای حل این تضادها را به عهده خواهد داشت. اما جنبش داد باید بتواند بر شالوده‌های همه بشری، وحدت‌گرایانه و جنبش نوین داد باید بتواند بر شالوده‌های همه بشری، وحدت‌گرایانه و زندگی دوستانه این رسالت خود را پیش ببرد.

متأسفانه در چپ ایران بویژه این سنگگیری ناتوان است و من نمی‌توانم بپذیرم که در جریان بازسازی‌های پس از شکست، چپ گام بلندی به سوی این آماج‌ها برداشته است. امروزه سخن گفتن از «منافع عموم بشری» در چپ ایران غالباً به خاطر تزئین «مبارزه‌ی طبقاتی» و مبارزه‌ی قدرت فردی - گروهی است. بازسازی در چپ ایران بیشتر زیر تأثیر شکست است و شکست آموزگار خوبی نیست، چرا که خطاها را فاش می‌کند اما راه درست را خود نمی‌تواند نشان دهد. بازسازی در چپ ایران بیشتر از راه حذف انجام می‌شود (حذف باورها و آرمان‌ها، حذف اصل‌ها و سیاست‌های پیش از این معتبر) و نه از راه مطالعه و بررسی و اکتشاف. از این رو برای بازسازی هنوز دانشی در خور نظارت نمی‌کند و آنچه ساخته می‌شود بیشتر از روی نمونه‌هایی است که پیش از این در اروپا وجود داشته‌اند و اکنون خود نیازمند این بازسازی و بازآفرینی خویش هستند. در چپ ایران حتی نیروهایی هستند که «بازسازی و اندیشه‌نوی» را در «کشف» سرمایه‌داری و سرمشق قرار دادن از آن خلاصه کرده‌اند. این نیروها واقعاً از همه بیشتر دچار دگرگونی شده‌اند، چرا که شبیه دشمنان پیشین خودشان شده‌اند. هم در صورت هم در سیرت. با این همه چپ در راه بازسازی پیش می‌رود و کم‌کم هماهنگی بیشتری با ضروریات روزگار کنونی پیدا می‌کند. این بازسازی با همه‌ی کم و کاست‌ها و کزوری‌هایش یک پاسخ جدی به نیازهای امروزی است و بویژه در گسترش اندیشه دموکراسی و پیشرفت تأثیر به‌سزایی دارد.

چهار جریان چپ در ایران

دگرگونی‌ها و بازسازی‌هایی که تاکنون پیش رفته است سیمای چپ ایران را تغییر داده است. در گذشته چپ ایران به لحاظ ایدئولوژیک تک‌کانونی بود. در کشور ما سوسیال دموکرات‌ها نتوانستند کانون نام‌آوری در کنار یا در برابر کمونیسم پدید آورند و از این رو کمونیسم یک‌تاز میدان بود. در جنبش کمونیستی ایران سازمانهای سیاسی گوناگون با ویژگی‌هایی در برداشت از اصول سیاست، کانون‌های جداگانه‌ای شدند. اما این نیروها هم کمونیست بودند و از ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم پیروی می‌کردند و در شالوده‌ی سیاسی نیز تفاوت زیادی با یکدیگر نداشتند. در جنبش کمونیستی ایران هر کس خود را نماینده‌ی راستین آن ایدئولوژی مشترک می‌دانست و هر کس رقیب خود را با تازیانه «اپورتونیست» و «رویزیونیست» می‌کوبید. اما اکنون گروه‌بندی درون چپ از تفاوت ایدئولوژیک آغاز می‌شود و از آنجا به شالوده‌های سیاست و سازمان می‌رسد.

امروز نیز مثل دیروز شمار جریان‌ها با شمار گروه‌های موجود یکی نیست. از سوی دیگر هر گروه و سازمانی خود آمیزه‌ی جریان‌های گوناگون درون جنبش است و هر آینه ممکن است مهار خود را از دست یک جریان بگیرد و به دیگری بپردازد. از این رو در توصیف سیمای کنونی و روندهای جاری چپ بهتر است که ما نخست جریان‌های عمده ایدئولوژیک - سیاسی را باز بشناسیم. چنانچه رابطه نیروهای چپ با سه رکن ایدئولوژی، سیاست و ساختار را مبنا بگذاریم آنگاه می‌توانیم در لحظه کنونی چهار جریان را باز شناسیم:

- ۱- چپ انقلابی.
- ۲- چپ رادیکال
- ۳- چپ سوسیال دموکرات
- ۴- چپ سبز

از دید من سه جریان نخست به دلیل گذراندن شالوده‌ی سیاست بر مبارزه‌ی طبقاتی و تحولات و اصلاحات خواسته‌ی گروه‌بندی‌های خاص اجتماعی کماکان سرخ هستند، در حالی که جریان چهارم، اگر بتواند جریانی بشود، می‌تواند با تکیه بر وحدت بشری و نیازها و آماج و آرمانهای مشترک همه بشری راه سبزی را در پیش گیرد.

۱- چپ انقلابی

چپ انقلابی خود دو بخش می‌شود، چپ سستی و چپ انقلابی. چپ سستی جریانی است که ساخت و زیر ساخت و همه‌ی اندیشه‌های مهم گذشته را حفظ کرده است و می‌کوشد بر همین مواضع استوار بایستد. به اعتقاد من این جریان بسیار ناتوان شده در آینده نیز شانس برای بازبایی نیرو ندارد و ناچار خواهد شد که بیشتر به گونه قبیل با قبایل سیاسی به زندگی ادامه دهد. بخش غیر سستی چپ انقلابی که من درست می‌دانم امروز همان چپ انقلابی نامیده شود و در چپ ایران نیروی بزرگی است و هویت ویژه‌ی خود را دارد. چپ انقلابی آرمان‌گرا و حماسی و سخت پایبند ایدئولوژی است. در رابطه با ایدئولوژی این جریان می‌کوشد چارچوب جهان‌بینی فلسفی - اعتقادی، جهان‌بینی تاریخی - اجتماعی و جهان‌بینی سیاسی گذشته را نگه دارد، اما اصلاحات در چارچوب‌های فوق را نیز می‌پذیرد. تاکنون در این زمینه کارهای زیادی هم انجام داده است. در زمینه سیاسی نیز چپ انقلابی اصول شالوده‌ای را پاسداری می‌کند و بویژه بر خصلت طبقاتی، انقلابی اساساً

فهرمای سیاست «حزب طبقه کارگر» تأکید می‌کند. این جریان در سمت آشتی بیشتر با دموکراسی سیاسی پیش می‌رود و می‌تواند یک نیروی پیگیر در دفاع از آزادی سیاسی در ایران باشد. در رابطه با ساختار تشکیلاتی نیز این جریان در راه تحول پیش می‌رود و شرایط بهتری برای همزیستی اندیشه‌های متفاوت تأمین می‌کند. به اعتقاد من اگر شاخ و برگ‌ها را کنار بزنیم می‌توانیم بگوییم چپ انقلابی جریانی است مارکسیست و سوسیالیست و در سیاست پرولتاریایی و انقلابی، با توان نسبی برای اصلاحات درونی و با سنگگیری شتاب افزاینده سوی پذیرش اصولی دموکراسی سیاسی.

۲- چپ رادیکال

چپ رادیکال که در کشور ما با نام‌های جنبش نوین و سوسیالیسم دموکراتیک به میدان آمد شکل اصلی تحول احزاب کمونیست پس از شکست است. این جریان کمابیش در حد فاصل حزب کمونیست، دیروز و حزب سوسیال دموکرات امروز سنگر گرفته است و به نظر می‌رسد که در آینده‌ی بررسی پذیر جای معتبری در جنبش چپ خواهد داشت.

در کشور ما چپ رادیکال با گسستن از کیش مارکسیسم - لنینیسم پدیدار شد. این جریان آرمان‌گرا و پایبند سوسیالیسم و پیرو یک ایدئولوژی سیاسی دادخواهانه است که ریشه تاریخی آن به مارکسیسم می‌رسد. این جریان خود را ادامه و تکامل جنبش کمونیستی گذشته می‌داند و از جنبش تاریخی سوسیالیستی دفاع می‌کند. اما در عین حال جهان‌بینی فلسفی را امری خصوصی می‌داند و جنبش سیاسی را از میدان پر مشاجره بحث‌های فلسفی - اعتقادی بیرون می‌کشد. این جریان خواهان تحولات اجتماعی - سیاسی رادیکال است و بدون آن که شکل‌گذار انقلابی را مردود بداند از شیوه مبارزه‌ی رفرمیستی و تا حد ممکن مسالمت‌آمیز پیروی می‌کند. چپ رادیکال دموکرات و آزادپرو است و همزمان بر مبارزه‌ی طبقاتی و بر طبقه کارگر و توده‌های رنجبر در این مبارزه تکیه دارد. در ساختار حزبی این جریان رابطه رهبری و بدنه، اقلیت و اکثریت، فرد و جمع و وظیفه و اختیار را به سود تأمین دموکراسی در حزب نوسازی می‌کند و از سیستم حزبی گذشته به طور کامل فاصله می‌گیرد.

۳- سوسیال دموکراسی

یکی از ویژگی‌های دوران اخیر فراهم شدن زمینه برای سازمان‌یابی سوسیال دموکرات‌هاست. جریان سوسیال دموکرات در چپ ایران روز به روز بیشتر نیرو می‌گیرد و با توجه به کانون توانمند و عملاً موجود سوسیال دموکراسی در جهان این جریان آسانتر از سایرین می‌تواند راه خود را پیدا کند و به کانونی در چپ ایران فرا برود. جریان سوسیال دموکرات ایران نیز مانند هر جای دیگر راست و چپ خود را دارد و در حالی که چپ آن خواهان اصلاحات جدی است و از سوسیالیسم نیز پشتیبانی می‌کند جریان راست آن بر زمینه فرهنگ گسیخته چپ تا حد یک جریان کاملاً راست و مطلقاً بی‌پرنسب تنزل می‌کند. شاید هم جریان اخیر ربطی به سوسیال دموکراسی نداشته باشد و تنها به طور موقت در جنبش چپ سنگر انداخته باشد. به هر گونه سوسیال دموکراسی با پیگیری ستایش‌انگیز خود در دفاع از آزادی و دموکراسی و اصلاحات دادگرا در جهان ما را بر آن می‌دارد تا خواهان شکل‌گیری یک کانون جدی سوسیال دموکرات در کشور خود باشیم. گسترش اندیشه سوسیال دموکراسی در چپ ایران نویددهنده‌ی چنین کانونی است.

۴- چپ سبز

همیشه به میان کشیدن نوترین‌ها با دشوارترین رو به رو می‌شود. سخن گفتن از جنبش سبز زیر آسمان به سیاهی گرائیده کشور ما نیز یکی از دشوارترین دشواری‌های معنوی است. با این همه باید بگوییم جنبش سبز نمی‌تواند در ایران و در چپ ایران سبز نشود و اکنون می‌توانیم جوانه‌های آن را نیز بر زمینه سرخ چپ تماشا کنیم از ویژگی‌های این جنبش هنوز در نطفه را با توجه به نمونه‌های جهانی آن می‌توان به گونه زیر پش‌بینی کرد:

- جنبشی است باز، فارغ از کیش، دارای جهان‌بینی زیست‌گرا و انسان دوستانه و پیرو آرمان‌های دادخواهانه‌ی کمابیش مشترک با چپ.
- دفاع از بود و بهبود زیست و محیط زیست و تکیه بر وحدت بشری و آماج‌ها و آرمان‌های همه بشری شالوده‌ی سیاست این جنبش است.
- جنبشی است مدافع پیشرفت و دموکراسی و داد و خواهان برابری در جامعه، برابری در جهان و مناسبات عادلانه و خردمندانه بین انسان و دیگر موجودات زنده.

- این جنبش در کشور ما می‌بایست علاوه بر دفاع از صلح و دموکراسی و حقوق بشر مبارزه‌ی وسیع را برای خشونت‌زدایی پیش ببرد و در این زمینه روش نویسی را نمایندگی کند.

- جنبش سبز به دو گونه عمل می‌کند، هم به صورت یک حزب سیاسی - فرهنگی و هم به صورت یک کانون کارشناسی. این جنبش باید بتواند به همه‌ی نیروهای سیاسی از چپ تا راست و از حاکم تا محکوم در زمینه هدف‌های نخست مربوط به محیط زیست و زیست و کنترل جمعیت و غیره پیشنهاد‌های کارشناسانه ارائه کند.

آینده

به اعتقاد من چپ در آینده‌ی بررسی‌پذیر تنوع خود را تثبیت خواهد کرد و شعار «وحدت چپ» دیگر نه عملی است نه ضروری و نه مفید. هر یک از جریان‌های چپ احتمالاً در سمت متمرکز کردن نیروهای خود در یک کانون و ایجاد وحدت درونی پیش می‌روند و همزمان جریان‌ها بیشتر از هم متمایز می‌شوند. این تنوع زیان‌آور نیست بلکه در برخی موارد یک ضرورت قطعی است. از سوی دیگر رشد بیشتر سیاسی و دمیده‌شدن روح دموکراسی در چپ امکان اتحاد یگان‌های آن را بسیار بیشتر می‌کند و در آینده می‌تواند انواع جبهه‌ها شکل بگیرد.

و به جای نقش چپ در آینده‌ی ایران من ترجیح می‌دهم از نقش آزادی و داد، در آینده‌ی ایران صحبت کنم، چرا که این دو مشخص هستند و نامشروط به قدرت‌طلبی و غرایز عقب‌مانده‌ی سیاسی این یا آن دسته و گروه. در کشور ما نیروی آزادی و دموکراسی و داد رو به گسترش است. در هیچ زمانی آزادی این همه در ایران خواهان نداشت، و داد، که در گذشته همواره نیروی بسیاری داشت امروز هم تواناست. پیشرفت و دموکراسی و داد اکنون شعار اغلب نیروهای سیاسی ایران است. با این همه، به عکس سنت رایج باید بگوییم که در کمتر جایی از جهان تناسب نیروی خیر و شر آنچنان به زبان خیر است که در کشور ما.

راه تحول واقعی در جامعه

علی خاوری خراسانی - (آذر ۱۳۷۴)

از ویژگیهای اساسی شرایط کنونی، اوج‌گیری هر چه بیشتر نارضایتی توده‌ها از شرایط تحمیل شده به آنان است. قیام مردم زحمتکش اسلام شهر، اعتصاب‌های پراکنده و در عین حال گسترش یابنده کارگری در شرکت نفت، کارخانه لوازم خانگی پارس، کارخانه فرش پارس، کارگران راه آهن تهران، کارخانه تراکتورسازی تبریز، کارخانه بنز خاور، مجتمع‌های نساجی قائم‌شهر و... نشانگر آمادگی بیش از پیش توده‌ها برای مقابله با حکومت است. امروز نه تنها نیروهای دگراندیش و سیاسی بلکه اکثریت قاطع مردم کشور ما خواهان پایان یافتن حکومت استبدادی و استقرار دموکراسی، آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی در کشور هستند. امروز حتی بخش وسیعی از نیروهای مذهبی که زمانی پشتیبانی حکومت بودند، از آن رو بر می‌تابند. ما همچنین شاهد تشدید فعالیت‌های سیاسی - اعتراضی در اقشار گوناگون مردم از روشنفکران تا هنرمندان و خصوصاً دانشجویان کشور و همچنین طیف‌های وسیعی از نیروهای سیاسی کشور از نیروهای مذهبی، ملیون و نیروهای چپ علیه عدم وجود آزادی و ادامهٔ جزو ترور و اختناق حاکم در کشور هستیم. رویدادهای کشور تأییدکننده این ارزیابی است که «ولایت فقیه» سد اساسی هرگونه تحول بنیادین به سمت استقرار و آزادی و عدالت اجتماعی است.

اوج‌گیری مخالفت با ادامهٔ «ولایت مطلقه فقیه» که امروز دیگر حتی از سوی برخی نیروهای مذهبی نیز علناً طرح می‌شود، نشان داد که مبارزه علیه حاکمیت «ولایت فقیه» به مشابه ستون اساسی حکومت کنونی به هدف عمده و مرکزی نیروهای آزادی‌خواه میهن تبدیل می‌شود. طرح مسأله «وکالت» به جای «ولایت» از سوی برخی از نظریه‌پردازان مذهبی و برخورد پرخاش‌گرانه و در عین حال تهدیدگرانه سران حکومت و ارگان‌های مطبوعاتی آن در دفاع از اصل «ولایت فقیه» نشان داد که سران حکومت نیز از صحنهٔ اصلی مبارزه آگاهند و آماده‌اند تا برای دفاع و حفظ آن به هر اقدامی دست بزنند.

براین اساس روشن می‌شود که امروز عرصه اساسی مبارزه در ایران، نه بر سر شعارهای تخیلی مانند برگزاری «انتخابات آزاد» از سوی حکومت «ولایت فقیه»، بلکه بر سر طرد حاکمیت آن است. نمی‌توان در شرایطی که حتی آزادی‌های قید شده در قانون اساسی زیر پا گذاشته می‌شود، امیدوار بود که حکومت به دست خود «انتخابات آزاد» برگزار کند و اجازه دهد تا نیروی‌های مخالف به مجلس و دولت راه یابند.

ما اعتقاد عمیق داریم که در چارچوب حاکمیت «ولایت فقیه»، هیچگونه تحول اساسی به سمت دموکراسی و آزادی در ایران ممکن نیست. و در عین حال معتقد هستیم که حکومت کنونی داوطلبانه حاضر به عقب‌نشینی و تغییر مواضع خود نیست، مگر آن که زیر فشار خردکنندهٔ خشم توده‌ها قرار بگیرد. از این دو اصل می‌توان نتیجه گرفت که هرگونه تغییری که بخواهد راه را برای تحول واقعی بگشاید، نیازمند یک جنبش وسیع و سازمان‌یافته توده‌ای است.

تاریخ معاصر کشور ما نشان داده است. که هرگاه نیروهای چپ و طرفدار کارگران و زحمتکشان متحد و در کنار هم بوده‌اند، تحولات بسیار چشمگیر و مثبتی در ایران رخ داده است. ما اعتقاد عمیق داریم که موضوع تحقق آزادی و دموکراسی و استقرار عدالت اجتماعی در کشور ما ارتباط مستقیم با توان و سطح سازمان‌یافتگی چپ ایران به عنوان نمایندهٔ سیاسی طبقه کارگر و زحمتکشان ایران دارد. تجربهٔ هفت دهه مبارزه خونین نشان داده است که نمی‌توان از سرمایه‌داری عقب‌مانده در کشور امید تحقق عدالت اجتماعی و استقرار دموکراسی را داشت. در سال‌های اخیر تلاش‌های گوناگونی برای متحد کردن نیروهای چپ در ایران انجام گرفته است که علی‌رغم برخی موفقیت‌ها هنوز نتوانسته است این مهم را به سرمنزل مقصود برساند. امروز بیش از هر زمان دیگری شرایط برای تلاش مجدد و فایز آمدن بر مشکلات، پیش‌دوری‌ها و اختلاف‌نظرهای گذشته که برخی اکنون مشمول گذشت حوادث جهان شده‌اند، مهیاست. نیروهای چپ تنها در صورت اتحاد آهنگین خود خواهند توانست راه را برای تأثیرگذاری بر روند حوادث کشور هموار کنند و مهر و نشان خود را بر این تحولات برجسته کنند.

تاریخ بیش از هفت دهه جنبش کارگری و کمونیستی ایران به همه کمونیست‌های ایرانی تعلق دارد. این تاریخ سرشار از قهرمانی‌های هزاران مبارز راه آزادی و سوسیالیسم است که اسطوره و شیوه مبارزه سیاسی در کشور ما را آفریده‌اند و با رزم حماسی خود چنان بذریه در ایران کاشته‌اند که هیچ نیرویی قادر به نابودی آن نیست. نقاط قوت این جنبش یابری‌دهنده ما در مبارزه و ضعف‌ها و شکست‌های آن درس‌های گرانبهایی است که کمونیست‌ها با شجاعت و جسارت از آنها خواهند آموخت و توشهٔ راه آینده خود خواهند کرد.

آینده جنبش چپ در ایران

محمد رضا شالگوئی - ۱۳۷۳

قبل از هر نوع گمان‌زنی و شرط‌بندی دربارهٔ آینده و چشم‌انداز جنبش چپ ایران، بهتر است به این سؤال ساده پاسخ بدهیم که آیا در ایران امروز نیازی به این جنبش هست؟ در کشوری که فغان مردم از فلاکت اقتصادی به آسمان بلند است، با هر روزی که می‌گذرد، گسترش شتابان نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی افق‌رهایی از این «گرداب هائل» را برای اکثریت عظیم مردم تیره‌تر می‌سازد، تردیدی نمی‌توان داشت که «غم نان» بزرگترین مسئله‌ی خاطر بیشترین بخش مردم است. طبیعی است که این اکثریت عظیم در هر فرصتی که برای سخن گفتن، برای نظر دادن، و برای فریاد زدن به دست آورند، بیش از هر چیز دیگر، به این بی‌تکیه‌گویی ذلت‌آور خواهند پرداخت.

کافی است فقط یک لحظه به شورش‌هایی فکر کنیم که در همین چند سال اخیر بارها جمهوری اسلامی را به لرزه درآوردند. مضمون و مایه‌ی اصلی همهٔ آنها

اعتراض انبوه مردمی بوده که زیر فشار فلاکت و نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی مجال می‌شوند. فلاکت و نابرابری‌هایی که به این شورش‌ها دامن می‌زند، بی‌شک در دوره جمهوری اسلامی گسترش بی‌سابقه‌ای یافته‌اند اما با جمهوری اسلامی به وجود نیامده‌اند، بلکه برعکس می‌توان گفت شکل‌گیری جمهوری اسلامی خود معلول همین فلاکت و نابرابری‌ها بوده است. به یاد داریم که نیروهای ضربتی انقلاب بهمین غالباً از محلات فقیرنشین شهرها برخاستند. نیروهای محلات فقیرنشین شهرها که بستر اصلی توفان هستند، در دو دهی گذشته برای دفاع از حن حیات‌شان بارها صحنه‌ی سیاسی ایران را به لرزه درآورده‌اند. حضور این نیروی عظیم در صحنه‌ی سیاست ایران فقط به دو صورت می‌تواند باشد: یا به صورت مریدان و سرایان یک شارلاتان یا یک «رهبر دانا» که هم به رسم بنده‌نوازی لقمه نانی به آنها می‌دهد، هم برای مخالفان و رقیبانش به آنها تکیه می‌کند و هم خود آنها را مهار و در صورت لزوم سرکوب می‌کند، یا به صورت شهروندان آگاه و مسؤول یک دموکراسی پایدار که دست در دست خواهان و برادران هم سرنوشت‌شان، اتحاد مستقل نیرومندی از زحمتکشان برپا می‌کنند و بنیادهای جامعه‌ای آزاد از بهره‌کشی و زورگویی را پی می‌ریزند. راه دوم راه چپ است و بدون یک جنبش چپ متکی به آگاهی و اراده‌ی آزادی‌طلب زحمتکش جامعه نمی‌تواند گشوده شود. و اما راه اول راهی است به بزهت فساد و عوام‌فریبی سازمان یافته و خودکامگی اجتناب‌ناپذیر حریان و پنهان که در آن بذر آزادی هر بار به محض جوانه‌زدن لگدکوب می‌شود. این راه راهی است کوبیده شده و آسان که کشور ما در همین دو دهی اخیر به حد کالی در امتداد آن پیش رفته است.

همین الآن نیز از این بابت هیچ کم نداریم. یک دوجین رهبر و ناجی در صف انتظارند که روایت‌های جدیدی از همین بازی را ارائه کنند. بازگشت از این مسیر فاجعه فقط با گشوده شدن راه دوم امکان‌پذیر خواهد شد. زیرا تنها از طریق راه دوم است که این انبوه لگدمال‌شدگان می‌توانند اولاً به حق حیات و شأن انسانی خود دست یابند و بنابر این ثانیاً به عنوان شهروندان آگاه و مسؤول جامعه با دفاع از دموکراسی و آزادیهای بنیادی به دفاع از حقوق شهروندی خود برخیزند. آنهاهی که خود را از طرفداران دموکراسی می‌دانند ولی از گشوده شدن راه دوم وحشت دارند، حتی اگر در دموکراسی خواهی‌شان صادق باشند، از دموکراسی و شرایط استقرار آن تصور روشنی ندارند. در دنیای واقعی مردم آزادیهای سیاسی را برای سیر در لاهوت نمی‌خواهند، برای بهبود شرایط زندگی‌شان می‌خواهند. به همین دلیل است که دموکراسی، هر قدر هم که محدود و صوری باشد، یا معادل و مابه‌ازایی در اقتصاد و زندگی مادی مردم دارد یا تغییراتی هم سنگ در آن حوزه بوجود می‌آورد، به همین دلیل است که دموکراسی لیبرالی، علی‌رغم همه‌ی عایق‌بندیهای که میان سیاست و اقتصاد تعبیه می‌کند، تاکنون عمدتاً در کشورهای متروپل سرمایه‌داری محصور مانده است و حتی در آنجا نیز ناگزیر شده در حوزه اقتصاد معادلی برای خود بوجود بیاورد که همان مکانیسم‌های «دولت رفاه» است، و باز به همین دلیل است که حتی در این دموکراسی لیبرالی نیز معمولاً دو بلوک سیاسی رقیب وجود دارند که یکی از آن دو، مستقیم یا غیرمستقیم به قطب زحمتکش جامعه تکیه دارد. و این قطب زحمتکش هر قدر مجال و مجرای بهتری برای منافعتش بیاید، متناسب با آن، خواه ناخواه، نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی را زیر حمله قرار می‌دهند. در هر حال آزادیها و حقوق دموکراتیک در حوزه سیاسی با برابری فرصت‌ها در حوزه اقتصادی و اجتماعی ملازمه دارد و هر یک از این‌ها بدون دیگری دیر یا زود فرو می‌ریزد، یا مسخ و محدود می‌شود و مردم نیز قاعدتاً هر دو اینها را با هم می‌خواهند و اگر به یکی دست یافتند می‌کوشند بوسیله‌ی آن و در تکمیل آن دیگری را هم به دست بیاورند. تصادفی نیست که اکنون می‌بینیم کشورهای بلوک شوروی سابق اکثریت قاطع مردم می‌کوشند با استفاده از آزادی‌های سیاسی به دست آمده، از دست‌آوردهای اقتصادی و اجتماعی نظام پیشین دفاع کنند و اکثریت قاطع مدافعان «بازار آزاد» به مدافعان سینه چاک مردان قدرتمند و فرمان‌های از بالا، تبدیل شده‌اند. و باز تصادفی نیست که می‌بینید اکنون در همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، حمله به «دولت رفاه» از طریق محدودسازی قلمرو دموکراسی سیاسی، حمله به نهادها و تشکل‌های مدافع اقلیت‌ها و محرومان و مخصوصاً فشار بر تشکل‌های کارگران، صورت می‌گیرد. بعلاوه آنهاهی که فکر می‌کنند در ایران استقرار دموکراسی بدون گشوده شدن راه دوم امکان‌پذیر است، از شرایط ایران امروز نیز تصور روشنی ندارند. ایران امروز با ایران چند دهه پیش تفاوت‌های زیادی دارد. از جمله مهم‌ترین این تفاوت‌ها این است که امروز اولاً جمعیت شهری کشور آشکارا بیشتر از روستائینان آن است و بعلاوه اکثریت قاطع جمعیت، حتی در دورافتاده‌ترین مناطق روستایی نیز از اقتصاد بسته‌ی سنتی کنده شده‌اند و «دم چک» بازار سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند، ثانیاً شکاف فقر و ثروت به مراتب گسترده‌تر از گذشته است و اکثریت مردم، شرایط زندگی‌شان را دشوارتر و حتی تحمل‌ناپذیرتر می‌یابند. در نتیجه، در ایران امروز چیزی وجود دارد که اصطلاحاً آن را «سیاست توده‌ای» می‌نامند. «سیاست توده‌ای» یکی از نشانه‌های جامعه‌ی امروزی است. در جامعه‌ای که سیاست توده‌ای شکل می‌گیرد، سیاست دیگر فقط به «از ما بهتران» تعلق ندارد و توده‌ی مردم عادی یکی از عناصر ثابت هر بازی سیاسی محسوب می‌شود. در جامعه‌ای که سیاست توده‌ای وجود دارد توده‌ی مردم عادی دیگر «سوم شخص» سیاست نیستند؛ می‌شود از حرف زدن آنها جلوگیری کرد، اما نمی‌شود در «غیاب آنها» حرف زد و در هر حال ناگزیر باید «خطاب به آنها» حرف زد بنابراین تنها مدافعان مردم عادی نیستند که خطاب به آنها حرف می‌زند، بلکه سرکوب‌کنندگان و تحمیق‌کنندگان مردم عادی نیز ناگزیرند خطاب به آنها حرف بزنند، هم آنگاه که سرکوبشان می‌کنند و هم آنگاه که تحمیق‌شان می‌کنند. سیاست توده‌ای در ایران، در مقیاس سراسری، با انقلاب بهمین شکل گرفت و جمهوری اسلامی، گر چه نظامی است نا بهنگام، با بینش‌ها و ارزش‌های قرون وسطائی، ولی در شانزده سال گذشته عمدتاً از طریق توجه به قانونمندیهای سیاست توده‌ای توانسته است خود را سرپا نگهدارد. برخی قبول دارند جمهوری اسلامی دولتی است کاملاً سرکوبگر و زورگو و به مراتب زورگوتر از استبداد پهلوی، اما آیا می‌توان منکر این حقیقت شد که مثلاً مجلس شورای اسلامی این رژیم نهادی است با کارکرد واقعی‌تر و بحث‌هایی جدی‌تر از مجلس شورای ملی دوره‌ی پهلوی که بیشتر به تئاتر عروسکی می‌مانست تا یک نهاد سیاسی؟ این تفاوت را می‌توان با مقایسه‌ی این دوره با آن دوره در مورد مطبوعات یا در مورد برخورد مردم با سیاست و نهادهای سیاسی نیز مشاهده کرد. این تفاوت‌ها نشان می‌دهند که جمهوری اسلامی بر جامعه‌ای حکومت می‌کند که وارد مرحله‌ی سیاست توده‌ای شده است و رژیم پهلوی، دولتی بود متعلق به دوره پیش از شکل‌گیری سیاست توده‌ای در این کشور. خلاصه در ایران امروز چگونگی سازمان‌یابی اکثریت محروم و زحمتکش جامعه تعیین‌کننده‌ترین مسأله سیاست است. یا این اکثریت محروم و زحمتکش، آنگاه از منافعتش روی پای خود می‌ایستد و خود را برای رهایی از فقر و نابرابری و بهره‌کشی سازمان می‌دهد، یا همچنان به زانو درآمده و پراکنده بوسیله هر کس که بتواند لقمه نانی بهش بدهد و برگرداندش بشیند، سازمان داده می‌شود. ارتقاء این انبوه در حال گسترش محرومان لگدمال‌شدگان، از توده‌ی امیدباخته و به زانو درآمده‌ی بی‌دفاع در مقابل هر نوع دستکاری و تصرف و خرید و فروش، به شهروندانی آگاه و هبسته و برخوردار از اراده‌ی مستقل، بزرگترین نیاز ایران امروز و تنها راه نجات آن است. و این یعنی نیاز حیاتی جامعه‌ی ما به یک جنبش چپ نیرومند. با این نیاز، مسأله این نیست که آیا چنین جنبشی وجود دارد یا نه؛ بلکه مسأله این است که جنبشی با این وظیفه‌ی حیاتی، چگونه باید بوجود بیاید؟ اگر این نیاز حیاتی به وجود یک جنبش چپ را در کنار وضعیت کنونی جنبش چپ ما قرار بدیم در می‌یابیم که با چه مسائل پر دامنه‌ای رو به رو هستیم. بی‌اغراق، چپ ایران اکنون در ضعیف‌ترین نقطه‌ی تمام تاریخ موجودیش قرار دارد، زیرا آثار شکستی مضاعف را از سر می‌گذراند و ناگزیر است در آن واحد با

مسائل و سرخوردگی‌های برخاسته از شکست بحران جنبش جهانی و شکست فاجعه‌بار در انقلاب بهمن، دست و پنجه نرم کند. با این همه هر تلاشی برای ایجاد یک جنبش نیرومند پاسخگو به نیاز جامعه‌ی ما، قاعدتاً باید از صفوف همین جنبش موجود چپ شروع شود. برای آن که چنین تلاشی به نتیجه برسد قبل از هر چیز، چپ باید به رسالت خود باور داشته باشد، یعنی به مبارزه‌ی همه‌ی زحمتکشان و محرومان برای دست یافتن به جامعه‌ای مبتنی بر شهروندی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برابر، مبارزه‌ای که از امروز و از همین جامعه باید آغاز شود. آنهایی که فکر می‌کنند دستیابی به چنین جامعه‌ای ناممکن است یا فعلاً ناممکن است، آنهایی که می‌گویند سرمایه‌داری هنوز حرفهایی دارد و در مجموع گام‌های مثبتی بر می‌دارد که باید گذاشت بردارد، آنهایی که فکر می‌کنند توده‌ی زحمتکش و محروم عرضه و جریزه مشکل‌شدن و متحدشدن را ندارد یا قبل از برقراری آزادی‌های سیاسی ندارد و آنهایی که تجمع و رونق کار این یا آن فرقه‌ی کمونیستی را به نیابت از طرف انبوه زحمتکشان کافی می‌دانند یا بر سازمان‌یابی خود زحمتکشان مقدم می‌دارند، به تلاش مورد نیاز جامعه‌ی امروز ایران نخواهند پیوست.

پس تلاش بزرگ مورد نیاز جامعه‌ی ما، می‌تواند از صفوف همین چپ موجود ایران آغاز شود، ولی البته خنده‌دار است اگر بخواهد در همین صفوف خود را زندانی کند یا بیش از حد درنگ کند. به شرط این که:

اولاً همین فعالان و جریان‌های موجود چپ، ضرورت مبارزه‌ی متحد و مشکل خود توده‌ی زحمتکش و محروم را دریابند و در هر جا که هستند و با هر چه در امکان دارند به شکل‌گیری و گسترش این مبارزه باری برسانند. بحث بر سر تشکیل چند محفل و تشکل‌کارگری در این کارخانه یا آن محله نیست، مسأله اتحاد و تشکل هر چه وسیع‌تر کارگران و زحمتکشان است. و این کاری نیست که هیچ جریان چپ، هر قدر هم که نیرومند باشد، بتواند به تنهایی پاسخگویش بشود. ثانیاً آنهایی که برای اتحاد طبقاتی زحمتکشان و محرومان به هم نزدیک می‌شوند و یا هم همکاری می‌کنند نباید فراموش کنند که این کار در صورتی پیش خواهد رفت که از یکسو با خواست‌ها و مسائل روزمره و مشخص انبوه زحمتکشان پیوند داشته باشد و از سوی دیگر به همین خواست‌ها و مسائل روزمره محدود نشود و مخصوصاً افق دستیابی به جامعه‌ای آزاد از بهره‌کشی و زورگویی، مستقیم یا غیرمستقیم، از پیش روی جنبش کنار زده نشود. مسلماً مشکلات عظیم طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان ما، فقط با ایجاد مثلاً یک اتحادیه‌ی کارگری با قدرت راه‌اندازی اعتصابانی همگانی، حل نخواهد شد. محدود شدن افق حرکت به دیواره‌ها و محدودهای نظام سرمایه‌داری آن هم در یک کشور مصیبت‌زده‌ی پیرامونی، خود می‌تواند مؤثرترین شیوه‌ی از نفس انداختن هر تلاشی برای رهایی زحمتکشان باشد.

ثالثاً چپ باید خود را موظف بداند که به طور روشن و دائماً بر ضرورت و اهمیت دموکراسی و آزادی‌های سیاسی بی‌قید و شرط و برای همه‌ی شهروندان جامعه تأکید کند و برای آن بجنگد. توجه به محدودیت‌های دموکراسی سرمایه‌داری، که بی‌تردید نقطه‌ی قدرت چپ است، نباید به شعار «همه یا هیچ» تنزل یابد. خنده‌دار است که در جامعه‌ی مطلوب چپ، آزادی سیاسی محدودتر از جامعه سرمایه‌داری باشد. بدون دموکراسی و آزادی‌های سیاسی، انبوه زحمتکشان نه می‌توانند از منافع طبقاتی شان آگاه شوند، نه می‌توانند به صورتی طبقاتی متحد شوند و نه می‌توانند اراده‌ای مستقل از «رهبران دانا» و «آموزگاران بزرگ»، شکل بدهند. بدون آزادی‌های سیاسی و بدون دموکراسی، آن هم دموکراسی بسیار عمیق و رادیکال، با توده‌ی زحمتکش، همچون حشرات و مورچگان رفتار خواهد شد. تأکید بر دموکراسی و آزادی‌های سیاسی نقطه قوت بزرگ جنبش بوده و باید باشد، هم در مسیر حرکت و هم بعد از رسیدن به هدف.

همین جنبش چپ ایران، در گذشته مبارزات جانانه‌ای برای دفاع از حق اقلیت‌ها و ملیت‌های ایران کرده و مهمترین مدافع حقوق برابر زنان و مردان بوده است. ما اکنون باید از ضعف و سستی گاه به گاهمان در این مبارزات شرمند باشیم نه از خود این مبارزات.

باید با جسارتی بیش از گذشته نه فقط در این حوزه‌ها، بلکه در هر جا که دفاع از آزادی، روشنگری و برابری‌طلبی لازم شد وارد شویم، چپ در پیوند ناگسستنی آزادی و برابری و همبستگی افراد انسانی می‌تواند معنا و هویت داشته باشد. تجزیه‌ی این اصول و کنار گذاشتن یکی از آنها به نفع یکی دیگر، همیشه برای چپ مرگبار بوده است.

طیف‌بندی‌های درون جامعه چپ در ایران

بابا علی - ۱۳۷۳

بدواً باید بگویم که بحث پیرامون «چشم‌انداز» یا آینده‌ی چپ در ایران با دو مشکل منطقی رو به روست. نخست آن که هیچ ستاریو از پیش نوشته شده‌ای برای آینده چپ وجود ندارد. اساساً آینده را نمی‌توان «کشف» کرد، بلکه باید آن را «ساخت». از این رو باید پرسش مزبور را بدین نحو تصحیح کرد: وضعیت کنونی چپ ایران کدام است و وظایف اصلی یا «بایده‌های آن برای تغییر وضعیت فعلی‌اش کدامند؟

دومین مشکل منطقی نفس مفهوم «چپ» است. کدام گروه‌ها، تمایلات و جریانات سیاسی را «چپ» تلقی می‌کنیم؟ به عبارت دیگر، مخاطب و دایره‌ی مشمول بحث ما کدامند. طبعاً در این مطلب مجمل، تشریح جوانب گوناگون وظایف دمکراتیک و سوسیالیستی چپ مقدور نیست. بنابراین صرفاً تلاش خواهیم کرد تا نگاهی اجمالی به تحول صف‌بندی درونی گرایش‌های چپ در ایران بیفکنیم.

به باور من، مفهوم «چپ» موضوعی است که به تاریخ و اقلیم مبارزه سیاسی جریانات و گروه‌بندی‌های ملی و بین‌المللی مربوط می‌شود و هیچ تعریف حاضر و آماده، دائمی و لاینفیری برای آن وجود ندارد. در تاریخ معاصر کشور ما، «چپ» اساساً به تمایلات سیاسی و گروه‌بندی ملهم از بین‌الملل کمونیست (کمیترون) اطلاق شده است. در دوره‌ی پس از انقلاب بهمن، این تمایلات برحسب اختلافات اصولی یا تاکتیکی به خطوط گوناگون تقسیم می‌شدند. همه‌ی گروه‌بندی‌های موجود، در این خصوص مشترک بودند که خود را مدافع مارکسیسم، انقلاب اکبر و کمیترون می‌پنداشتند. هدف برنامه‌ای آنان، ساختار سوسیالیزم مطابق الگوی شوروی بود و اختلافی اگر در حوزه‌ی اصولی بود، اساساً به ارزیابی‌های متفاوت از نقش «اصلاحات»، «تجدید نظرطلبی» یا «کودتای» خروشچف محدود می‌شد.

به درستی تشخیص دهند و طرح فعالیت شخصی را تدوین کرده و چشم‌انداز روشنی را پیش‌روی خود ترسیم نمایند. جنبش چپ در خارج به لحاظ درجه سازمان یافتگی مجموعه‌ای است از تشکل‌های محدود ولی متعدد، به طور عمومی دو طیف اصلی در جنبش چپ را می‌توان تشخیص داد. طیفی که از انقلاب و ضرورت دگرگونی‌های بنیادی در جامعه دفاع کرده و در این راستا سمت‌گیری کرده است و طیفی که از انقلاب به طور آشکار رویگردان شده و در جهت رفورم‌جهت‌گیری نموده است. در درون هر کدام از این دو طیف اصلی، گرایشات و تمایلات مختلف وجود داشته و در حال تکوین می‌باشد و امکان جابجایی صف‌بندی‌ها در درون و میان این دو طیف وجود دارد. تغییر و تحول در درون این دو طیف اصلی چپ که آنها را تحت عنوان «چپ انقلابی» و «چپ رفرمیست» می‌توان طبقه‌بندی نمود، جریان دارد و از هم اکنون نمی‌توان به طور قطعی پیش‌بینی نمود که این تغییر و تحولات در چه مسیری و چگونه پیش خواهد رفت ولی آنچه به طور قطع می‌توان گفت این است که یک جنبش طیف‌بندی در آینده نیز وجود خواهد داشت و چشم‌اندازهای کاملاً متفاوتی پیش روی این دو طیف‌بندی اصلی قرار دارد.

گرایشات رفرمیستی چپ امروزه عموماً در چارچوب تفکرات لیبرالی قرار گرفته‌اند و تغییر در تحولات فکری آنی آنها نیز به احتمال قوی در چنین مسیری پیش خواهد رفت. یک چنین گرایشاتی بیان تمایلات لیبرالی اقلیت میانی جامعه بوده و در شرایطی که جامعه ایران نیاز حیاتی به تحول دمکراتیک دارد به طور کلی از زمینه اجتماعی برای رشد برخوردار می‌باشد. لیکن باید توجه داشت که تداوم استبداد خشن مذهبی وحدت تناقضات اجتماعی، راه تحول آرام و مسالمت‌آمیز به سوی دموکراسی را بسته و چشم‌انداز تکان‌های شدید اجتماعی و مبارزات حاد و رادیکال توده‌ای برای تحقق تحول دمکراتیک در ایران را پیش رویمان گشوده است که شورش‌های خود انگیزه در شهرهای مختلف نشانه‌هایی از آن است و بستر چندان مناسبی را برای رشد چشمگیر این گرایشات رفرمیستی فراهم نمی‌آورد. از سوی دیگر حضور جریان‌های بورژوا-لیبرال در صحنه سیاسی که از سابقه تاریخی و امکانات مساعدتر برخوردارند، عرصه را بر چپ رفرمیست تنگ می‌کند. این گرایشات مبارزه مخفی و تشکل مخفی را مورد تردید قرار داده و اساساً ضرورت ایجاد تشکیلات جدی را نفی کرده‌اند و یا به شکلی رد کرده‌اند و طبیعی است در داخل کشور در شرایط حاکمیت ترور و سرکوب، سازمان‌یابی و تشکل شدن چنین گرایشاتی محتمل نخواهد بود و این گرایشات از حد تجمع‌ها و فعالیت‌های محفلی فراتر نخواهد رفت، در خارج از کشور امکان ادامه حیات نیمه تشکل این گرایشات وجود دارد ولی امکان شکل‌گیری تشکیلات جدی از این گرایشات محتمل به نظر می‌رسد. در چشم‌انداز آینده محتمل‌تر این است که این طیف رفرمیست چپ به زائنده‌ای از جریان‌های بورژوا-لیبرال تبدیل شده و نتواند به نیروی سیاسی مؤثر و مستقلی در عرصه مبارزات داخل کشور تبدیل شود.

چپ انقلابی در شرایط کنونی با بحران هویت رو به روست. اعتقاد به انقلاب و سوسیالیسم، دفاع از ضرورت مبارزه مخفی و تشکل کردن کارگران و زحمتکشان هنوز به معنی آن نیست که چپ انقلابی سیمای مسلکی مشخصی دارد. چپ انقلابی، برای درس‌آموزی از تجارب تلخ شکست‌ها، دست یافتن به شیوه‌های نوین سازماندهی و برنامه منطبق با وضعیت جامعه ایران و اوضاع بین‌المللی و تدوین تئوری انقلابی، راه درازی در پیش دارد. هنوز نشانه‌های کاملاً روشنی که مشخص‌کننده احیاء جنبش چپ انقلابی در ایران باشد، به چشم نمی‌خورد. ما خود در دهه چهل، احیاء جنبش انقلابی چپ در ایران را به عینه تجربه کرده‌ایم و با پیچیدگی‌های مآله کمابیش آشنا هستیم. روند احیاء جنبش چپ در ایران در این دوره به مراتب پیچیده‌تر و سخت‌تر از گذشته خواهد بود. با شکافی که بین جنبش چپ در داخل و خارج بوجود آمده است، محتمل‌تر این است که روندهای متفاوتی در داخل و خارج پیش رود.

از درون محافل چپ انقلابی در خارج، امکان شکل‌گیری تشکل‌های نوین بعید به نظر می‌رسد. تشکل‌های چپ انقلابی موجود در خارج نیز عموماً به فرقه‌های مهاجر فاقد پیوند محکم با داخل تبدیل شده‌اند که در وضعیت فعلی ظرفیت ایفای نقش مستقیم در سازماندهی مبارزات داخل کشور را ندارند و عرصه اصلی فعالیت آنها به خارج از کشور محدود می‌شود. این تشکل‌ها با بحران و انفعال رو به رو بوده و هنوز نتوانسته‌اند به طرح فعالیت مشخص با چشم‌انداز روشن دست یافته و راهی برای خروج از بحران بیابند.

نیروهای چپ انقلابی در خارج با توجه به این که بخش با تجربه‌تر جنبش چپ ایران را تشکیل می‌دهند، در زمینه جمع‌بندی درس‌های تجارب گذشته، بهره‌گیری از تجارب سایر جنبش‌ها، پاسخ‌گویی به مسائل تئوریک و تدوین تئوری انقلابی از ظرفیت‌های قابل توجهی برخوردارند و در عرصه مبارزات خارج از کشور می‌توانند نقش شایسته‌ای ایفاء کنند ولی انجام چنین وظایفی در گرو آن است که این نیروها موقعیت و جایگاه کنونی خود را به درستی تشخیص دهند. بوجود آمدن تشکل‌های نوین انقلابی چپ در عرصه مبارزات داخل کشور، ضرورتی است عینی. گسترده‌گی محافل انقلابی چپ در داخل زمینه مناسبی برای شکل‌گیری تشکل‌های نوین چپ می‌باشد. گرچه سرکوب خشن راه شکل‌گیری و رشد چنین تشکل‌هایی را در داخل سد می‌کند ولی به طور کامل نمی‌تواند از آن جلوگیری نماید. مبارزات توده‌ای بستری است که شکل‌گیری و رشد تشکل‌های انقلابی چپ را در داخل ضروری می‌سازد. این تشکل‌ها حتی اگر تحت شرایط سرکوب خشن محدود باقی بمانند، هنگام اوج‌گیری جنبش توده‌ای قادرند به سرعت رشد کنند. سمت‌گیری تشکل‌های چپ انقلابی در داخل در جهت فعالیت سازمان‌گرا در میان زحمتکشان و در محور آن کارگران، و متمرکز نمودن انرژی‌ها برای سازماندهی جنبش کارگری، زمینه مناسبی برای استحکام و رشد این تشکل‌ها می‌تواند بوجود بیآورد.

رشد و تشکل‌یابی نیروهای انقلابی چپ در داخل به نوبه خود می‌تواند بر جنبش چپ در خارج تغییر و تحولات آن تأثیر گذارنده و زمینه‌های مناسبی را برای پیوند جنبش چپ در خارج و داخل بوجود آورد.

جنبش انقلابی چپ ایران در شرایط کنونی ضعیف و پراکنده است ولی از ظرفیت بالقوه قابل توجهی برخوردار می‌باشد. چپ انقلابی، نیرویی است که ظرفیت آن را دارد که با طرح صریح و روشن خواست‌های طبقاتی کارگران و زحمتکشان و شعارهای انقلابی و رادیکال، تلاش برای سازماندهی توده‌ها و در محور آن طبقه کارگر، رشد نماید. رشد جنبش کارگری و گسترش مبارزات توده‌ای، بستر اجتماعی عظیمی برای رشد تشکل‌های انقلابی چپ در ایران می‌باشد و بر چنین زمینه‌ای جنبش انقلابی چپ می‌تواند مجدداً احیا شده و در چشم‌انداز آینده به نیروی مؤثری در صحنه سیاسی جامعه تبدیل شود.

دوره کنونی برای جنبش چپ انقلابی، دوره راه‌یابی است و اظهار نظر قطعی درباره چگونگی و روند احیاء این جنبش در ایران هنوز زود است، ولی آنچه به طور قطع می‌توان گفت این است که جنبش انقلابی چپ در ایران راه پیشرفت خود را هموار خواهد کرد و احیاء مجدد این جنبش در ایران حتمی است.

چشم‌انداز جنبش چپ در ایران

اصفرایزدی - ۱۳۷۳

داوری درباره چشم‌انداز جنبش چپ ایران مقدماً مستلزم بررسی دقیق و همه‌جانبه‌ای است که این چپ، امروز چه می‌کند تا آینده‌ای داشته باشد. ولی قبل از این که به وضعیت کنونی چپ نگاهی داشته باشیم، لازم است تعریف خود را از چپ تا حدودی روشن نماییم. امروزه پس از مجموعه تحولات جهانی و ضمام آن، تقسیم‌بندی‌های گذشته برای چپ و راست خیلی پاسخگو و راه‌گشا نیستند. البته تعریف چپ همیشه مبهم بوده است. برای مثال کمونیست‌های اردوگاهی سوسیال دموکرات‌ها را چپ نمی‌دانستند. امروزه هم با توجه به تغییراتی که در اندیشه و معیارهای نیروهای چپ رخ داده است، تعریف چپ باز هم با معضلات بیشتری رو به روست. از جمله بسیاری از جریانها با توجه به سابقه اندیشه اردوگاهی و استبدادی که بوجود آمد، طرفداران این اندیشه را اصلاً چپ نمی‌دانند و یا امروزه گرایشانی در سوسیالیسم دموکراتیک و سوسیال دموکراسی، اصولاً اعتقادی به سوسیالیسم به عنوان یک نظام اقتصادی - اجتماعی ندارند. آیا این‌ها را می‌توان چپ دانست یا نه؟ و در مقابل کسانی جنبش زنان (فمینیسم) و جنبش محیط زیست را از آنجا که در راستای نقد سرمایه‌داری قرار دارند، جنبش چپ می‌دانند. به هر حال اگر ما روی یک رشته معیارهای عام و ارزش‌ها تکیه کنیم و مثلاً نقد سرمایه‌داری موجود؛ دفاع از دموکراتیک‌ترین جریانات اجتماعی، دفاع از جنبش‌های اعتراضی در سرمایه‌داری؛ هواداری از سوسیالیسم به عنوان یک جنبش علیه استثمار انسان توسط انسان و به مثابه یک هدف ضروری، یک جنبش اجتماعی و یک سیستم ارزش‌ها که در آن آزادی و دموکراسی، برابری و عدالت اجتماعی، فمینیسم، حفظ طبیعت و صلح به هم گره خورده و از یکدیگر تفکیک ناپذیرند را ملاک قرار دهیم، حدوداً هویت چپ یا بهتر بگوییم هویت چپ نوین را تعریف کرده‌ایم.

وضعیت کنونی ما را به این راه حل می‌رساند که به دنبال طرح‌های شکست خورده و سطحی نرویم. اتحاد چپ حول یک پلتفرم سوسیالیستی در شرایط کنونی اگر خیالی‌بافی نباشد، بسیار دشوار و ناممکن است. البته هر طیفی از چپ که فکر می‌کند عقیده‌ای دارد حق دارد متحد شود و کار خوبی است. البته به شرطی که نه برای تقویت فرقه‌گرایی ایدئولوژیک، بلکه در جهت ضربه‌زدن به آن باشد. ولی اتحاد چپ به مثابه یک اتحاد بزرگ و تجسم یک آلترناتیو سیاسی و فکری، فعلاً ممکن نیست. زیرا فقط یک چپ نو و متکی بر جنبش‌های اجتماعی می‌تواند یک اتحاد بزرگ چپ را بنا نهد و نه فرقه‌های ایدئولوژیک موجود و حاکم بر چپ که فاقد ظرفیت لازم برای تحقق چنین رسالتی هستند. اما این به معنای آن نیست که ما ایده اتحاد بزرگ چپ را کنار بگذاریم. به هیچوجه! بلکه ما باید در این راستا و برای ساختن آن هر چه بیشتر و مؤثرتر تلاش کنیم. زیرا عمر فرقه‌های ایدئولوژیک چپ به سر رسیده است و هیچ چشم‌انداز امیدبخشی برای چپ ایران، جدا از اتحاد بزرگ آن قابل تصور نیست.

هم اکنون دست شستن از خصلت ایدئولوژیک، تلاش برای به کارگیری زبان سیاسی برای توضیح آنچه که مطالبه می‌کنیم، تنها آغاز راه برای نزدیک شدن و تکیه کردن بر جنبش‌های اجتماعی موجود است. باز یافت اهمیت جنبش اجتماعی و اولویت آن بر طرح‌های نهایی سیاسی، و نیز نقش آن در تعیین و تحقق هدف‌های چپ راه‌گشای هدفی است که امروز چپ از اتحاد میان صفوف خود و برای یک جریان سیاسی مؤثر و دموکراتیک رادیکال می‌باید دنبال کند. جنبش اجتماعی آن حلقه کلیدی است که کلیه طرح‌های سیاسی ما مبتنی بر آن باید طراحی و ترسیم شوند. در نگرش تاکنونی چپ، جنبش اجتماعی همچون یک حلقه مفقود شده‌ای بود و از جمله بدین خاطر بوده است که فرقه‌گرایی ایدئولوژیک بر مبارزه و در صفوف آن تا به این اندازه سخت‌جانی از خود نشان داده است. چپ به جای تکیه بر جنبش‌های اجتماعی و مساعدت در به راه‌افتادن حرکت اجتماعی، نیروی خود را معطوف به اهداف نهایی و طرح‌های مربوط به جامعه و دولت آینده داشته است. در حالی که وظیفه عاجل و مشخص، تلاش برای گردآوری نیروها و کمک به رشد جنبش اجتماعی است. اساس فعالیت نیروهای آگاه چپ همانا برانگیختن و سازماندهی جنبش اجتماعی برای پایه‌ریزی طرح‌های مربوط به جامعه و دولت آلترناتیو است.

تلاش دیگر ما باید بر ایجاد یک آلترناتیو دموکراتیک انقلابی استوار شود. احیاء مجدد چپ برکنار از صحنه سیاسی و فعالیت عملی هیچگاه امکان‌پذیر نیست. بعلاوه این احیا با معضلات بزرگی رو به روست که به این زودی‌ها و سادگی‌ها دست یافتنی نیست. با این حال چپ دارای این ظرفیت هست که نقش جناح چپ جنبش دموکراتیک ایران را به عهده گیرد. به یاد باید داشت که چپ ایران عملاً خلاً دموکراسی انقلابی را بر کرده است، چپ اگر چه نمایندگی سوسیالیسم و طبقه کارگر را به طور انتزاعی و در حرف کرده است ولی در زمینه دموکراسی انقلابی از جهات مختلف آن البته نه تمام جهات دموکراسی، ما به ازاء عملی و مؤثری داشته است. تاریخ جنبش دموکراسی ایران و طبقات اجتماعی آن به نحوی بوده است که چپ ایران این وظیفه را هم بر کرده داشته است. حال اگر در اجرای آن کوتاهی‌ها و بی‌راهه‌روی‌های زیادی بوده، مطلب دیگری است. آنچه روش است دیگر جریانات سیاسی ایران اصولاً نسبت به این دموکراسی انقلابی، یعنی یک برنامه دموکراتیک و عدالت اجتماعی عتایتی نکرده‌اند.

چپ و ضرورت گسترش فعالیت آن

اقتباس از: پرویز خادم

چپ را اگر آرزومندی و آرمانخواهی بدانیم؛ آرزومندی‌ای که چشم‌اندازش سربلندی انسان است، قامت راست کردن انبوه انسان‌های لگدمال و افتاده است، زوده شدن آندوه نان و هراس از فردای تاریک است، رفاه و آسایش عمومی است، فرهنگ پیشرفته و آگاهی روشن است. پس مرگ چپ، یعنی مرگ آرمانخواهی و آزادی‌خواهی، مرگ جان آزاد آدمی، یعنی ناممکنی معلوم. معلوم است که تا انسان هست، آرزو هست و برناتفتن وضعیت موجود و خواستن وضعیت بهتر، این طبیعی آدمی است، همچنان که شورش پابرهنگان و گرسنگان برای رسیدن به نان و شادمانی، طبیعی پابرهنگان و گرسنگان است. چپ، اگر همچون یک اندیشه و آرمان، همه عمر انسان، ماناست، اما همچون یک جنبش، به فراز و فرود نتیجه‌ی تضادها و تضادات جهان وابسته است. آنچه که در این سالها نابودی «چپ» نامیده شده است، ساده کردن موضوع و توهین به انسان است، که انگار اندیشه و آرزوی خوشگامی را رها کرده است و به تحقیر و بردگی، دل داده است!

ایران، یکی از کشورهایی است که نخستین و سنگین‌ترین لطمه‌ها را از تحولات و تلاطمات اخیر جهان دریافت کرده و جنبش چپ آن، در این ده سال اخیر، به حاشیه‌ی تحولات جامعه رفته است. بدیهی است که ایران، همچون بسیاری نقاط دیگر جهان، دوره‌ی فرود ترسناک ازدست شدن جنبشهایی را که برای تحقق آرزوهای انسانی شکل می‌گیرند، می‌گذارند؛ اما بدیهی است که همواره چنین نخواهد ماند.

این زمانه است که نیروها و رهبرانی را که نتوانسته‌اند نیازهای عصر خود را دریابند و فرزند زمان خویشتن باشند پشت سر می‌گذارند. بر همین سیاق است که اگر نیروهای چپ در ایران نیز نتوانند با تجدید نظر اساسی در سیستم نظری و زندگی سیاسی و سازمانی خود و مرزبندی قطعی با گذشته به ضرورت‌های کنونی مبارزه در راه آرمانهای سوسیالیستی پاسخ گویند و به نیروی چپ معاصر فراروند، اساساً ادامه حیات و ایضاً نقش مؤثر آنها در تحولات آینده ایران مورد تردید است. حرف بر سر دگرگونی بنیادی در دیدگاهها و مبانی برنامه‌ای، اشکال و شیوه‌های مبارزه سیاسی و نحوه زندگی سازمانی در عین حفظ ارزشهای ماندگار گذشته است. آموزشی که بهترین ارزشهای گذشته را در خود جمع نماید و آنها را به سطح حالی تری ارتقاء دهد و پیوند مستحکمی میان علم و عمل برقرار سازد، «تواناست»، زیرا درست است. «نیروهای چپ باید این گفته انگلس را درک کنند که «سوسیالیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شده است، ایجاب می‌کند که با آن به صورت علم برخورد شود، یعنی مورد مطالعه قرار گیرد».

آموزش علمی جزمی و جامد نیست، رهنمون عمل است. تبدیل هر اندیشه‌ای به مجموعه‌ای از احکام و فرمولهای خشک و بی‌جان، انجام برخورد کتابی به تئورها، حفظ طوطی‌وار یا کاربرد قالبی اصول و احکام خطاست. تئوری علمی با هیچ نوع موهوم‌پرستی آشتی نخواهد داشت بلکه بر بنیاد تحلیل‌های علمی درست واقعیت زنده و بر بنیاد حقیقت زندگی استوار است. احکام جزمی و جامد، برخوردها و ساخته‌های ذهنی، از آنجاکه با واقعیت الفتی ندارند موهومند. درستی تئوری و تحلیل‌های علمی و صحت علمی شعارهای هر جریان، مهمترین شرط قدرتمندی آن جریان است. تئوری صحیح با جلب عقل و قلب مردم به نیروی مادی تبدیل می‌شود و چنین نیرویی در آخرین تحلیل هر جنبشی را در پیکار علیه دشمن ظفرمند می‌سازد. تئوری علمی به هیچوجه چیزی نیست که تصور کنیم به کمال نهایی رسیده باشد و نتوان دست به ترکیش زد. چنین تئوری اصول جامدی نیست که بر زندگی و واقعیت تحمیل شود بلکه از خود زندگی و واقعیت که متغیر است بر می‌خیزد، لذا باید با هر چرخش نوین علم و فن، با هر مرحله نوین تکامل جامعه، و در برخورد با پراتیک و علم و تجربه، منظره نوین بگیرد. حتی خود مارکس واژه «مارکسیسم» را دوست نمی‌داشت زیرا در آن نوعی منجمدکردن سیستم تفکر دیالکتیکی مورد اعتقاد خود را می‌دید. او می‌گفت: «ما نمی‌گوییم این است حقیقت، پس اینک همه به زانو درآید». او جداً مخالف این بوده که آموزش‌های او به شریعتی جامد و قشری و بدون انعطاف بدل شود. شعار محبوب مارکس چنین بود: «همه چیز را مورد تردید قرار ده». بدیهی است که تردید مارکس تردید علمی و اسلوبی برای راه یافتن به ماهیت عالی‌تر و حقیقت کاملتر است و نه تردید محض و عبث. تئوری علمی را باید به خوبی و دقت آموخت و به درستی و ظرافت به کار گرفت. اما توجه داشت که دستیابی به تئوری نمی‌بایست برای تسکین خودخواهی‌های جاه‌طلبانه باشد و از این رو نباید کوشید تا به «زور» همه چیز را به کمک آنچه که تاکنون تئوری کشف کرده است توضیح داد. بلکه می‌بایست به تمام تازگی‌های زندگی توجه فعال داشت. هیچ تئوری نمی‌تواند در ورای عمل قرار گیرد بلکه سرانجام در برابر داوری «تجربه» قرار می‌گیرد تا تأیید یا رد شود. این «تجربه» است که در تحلیل نهایی از نظر نتیجه نهایی و هدفهای جنبش بیان می‌دارد که کدام مواردی از تئوری یا فعالیتهای سیاسی صحیح یا نادرست بوده است. در چنین شرایطی است که نیروی چپ می‌تواند به صورت جدی و آگاهانه به رسالت تاریخی خود باور داشته باشد.

«جنبشی که به رسالت خود باور داشته باشد، نمی‌تواند از موجودیت خودش شرمنده باشد. طبیعی است در دوره‌ای که چپ بار سنگین شکستی سهمگین را به دوش می‌کشد، دشمنانش می‌کوشند از او یک جذامی سیاسی بسازند. این بی‌تردید کیفیت و ناخوشایند است. با این همه، کانون جنگ است. و برای آنهایی که قصد رفتن از میدان جنگ را ندارند، انتظاری جز این کودکانه است. دلیلی ندارد جنبش چپ ایران از موجودیت خودش شرمنده باشد. نمی‌توان انکار کرد که کارنامه‌ی چپ - یا دست کم همه‌ی جریانهای چپ - در همه حوزه‌ها مثبت نیست. ما نه تنها نیازی به پنهان کردن آنها نداریم بلکه به طور حیاتی نیاز داریم که از آنها شرمنده باشیم. این سخن مارکس که «شرم یک احساس انقلابی است»، مال ماست. چپ به جای این که از موجودیتش شرمنده باشد، باید از خوب نجنبیدنش شرم داشته باشد. از پشت کردنش به لگدمال شدگان حتی اگر یک لحظه بوده باشد، از اندیشه و رفتار قیم‌آبانه‌اش با آنها، از بی‌اعتنایی‌اش به آزادی‌های بنیادی و حرمت هر فرد انسانی شرمنده باشد. با این شرم شفافبخش است که چپ می‌تواند ارزش تلاش‌های مثبت خود را دریابد و بر ادامه‌ی آنها پا فشاری کند».

جامعه‌ی ما به جنبش چپ نیاز دارد، پس جنبش چپ باید وجود داشته باشد و می‌تواند وجود داشته باشد و نیرومندتر و گسترده‌تر شود. همه چیز به مسؤولیت‌شناسی و رزمندگی تشنگان آزادی و برابری و همبستگی زحمتکشان بستگی دارد.

متأسفانه دیکتاتورهای طولانی مدت در داخل ایران سبب شده است تا بخش عمده از جنبش چپ به طور زیرزمینی یا در خارج از ایران به وجود آمده و فعالیت کنند. این نیروها به طور عینی با مبارزه طبقاتی داخل کشور ارتباط ندارند. از ارتباط فشرده چپ با کارگران جلوگیری شده است. سرکوب و اشتباهات احزاب و شکستهای سیاسی پیاپی باعث تضعیف این ارتباطها شده است. هیچیک از سازمانهای چپ، قادر نیستند که نیروی اجتماعی عمده‌ای را در جامعه جایجاکنند. نوعی تشکل‌گریزی، محفل‌گرایی و انحلال‌طلبی در جنبش چپ رشد کرده است. امروز نیروهای منفرد و محفل‌های کوچک و غیر منسجم بخش بزرگی از جنبش چپ را تشکیل می‌دهند. بسیاری از هواداران و فعالین نیروهای چپ به خاطر تجربه «تلخ» گذشته و صدمات جدی که خورده‌اند دیگر حاضر نیستند در قالب میج سازمان یا حزب سیاسی منسجم شوند. نیروهای منفرد و پراکنده چپ قادر به برقراری پیوند ارگانیک با مردم و هدایت مبارزات آنها و تأثیرگذاری برخوردارند و جنبشهای آنها نیستند. انگیزه‌های سکااریستی و رهبری طلبانه و خود مرکز بینی عمده‌ای از افراد وابسته به طیف «چپ» به جو درگیری و برخورد خصمانه میان نیروهای چپ دامن می‌زند. این افراد پیکان اصلی حمله را به سوی نیروهایی که با هدایتگر در یک موضع طبقاتی یا سیاسی قرار دارند نشانه می‌روند و نه بر علیه دشمنانشان.

نیروهای چپ باید عمیقاً به این باور برسند که هیچ نیرویی نمی‌تواند به تنهایی مسأله وحدت و تشکل و وسیع مردم را حل کند و اتحاد همه نیروهای چپ برای ایجاد تحول بنیادین در جامعه ضرورت حیاتی و فوری دارد. آنها می‌توانند در هر جا که هستند و با هر چه در امکان دارند و با استفاده از امکانات سالم به تبلیغ و ترویج ایده‌های دموکراتیک و سوسیالیستی، دفاع از آزادی و عدالت، پرورش سیاسی مردم، و افشاگری همه جانبه ستم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و بیدادگری‌های استبداد و نظام سرمایه‌داری افسارگسیخته بپردازند. نیروهای چپ باید تلاش کنند تا محفل‌ها و تشکل‌های صنفی و اجتماعی و فرهنگی را در میان اقشار گوناگون جامعه شکل دهند و آنگاه به سمت اتحاد هر چه وسیعتر مردم و بویژه زحمتکشان گام بردارند و با تأمین و تقویت انسجام درونی خود و در پرتو گسترش کمی و کیفی ارتباطات خود با اقشار مختلف مردم، برای بسیج آنها و سازماندهی مبارزات آگاهانه مردم تلاش کنند. نیروهای چپ باید با کار توده‌ای و صنفی و فعالیت سیاسی پیگیر و جدی، حضور خود را به مردم نشان دهد و با تکیه به پیش نو، صداقت و شجاعت در عمل و گفتار، با خصلتی مردمی و روحیه‌ای صمیمی و انعطاف‌پذیر، و با ارائه رهنمودهای صحیح و واقع‌بینانه و با شرکت فعال در زندگی و کار و پیکار مردم، اعتماد آنها را به سمت خود جلب کند. نیروهای چپ باید شعارهای واقع‌بینانه و تحقق‌یافتنی را متناسب با شرایط کشور و توان و امکانات خود مطرح سازند. آنها باید ضمن تأکید بر مسأله روزمره و خواسته‌های مشخص مردم همیشه افق دستیابی به جامعه‌ای آزاد را پیش روی جنبش مطالباتی مردم قرار دهند همچنین به طور دائم بر ضرورت دموکراسی و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تأکید و برای تحقق آنها مبارز کنند. نیروهای چپ باید تلاش کنند تا زحمتکشان از منافع طبقاتی‌شان آگاه و به صورت طبقاتی متحد شوند و بتوانند اراده مستقل خود را شکل دهند تا خود را از حیل‌های عوام‌فریبانه و «دوستان دروغین خلق» نجات دهند. نیروی چپ باید به مجموعه منسجمی از صحیح‌ترین ایده‌های نوین بنیادین که خصلت کاربردی داشته باشد و علم و عمل صحت آنها را اثبات کرده باشد، تکیه کنند. آگاهی، شمع، پیش، و زیرکی خاص سیاسی و سازمانی را در صفوف خود تقویت نمایند. و با کاربست شیوه‌های نوین کار، متناسب با شرایط سیاسی و اجتماعی مسلط بر جامعه، در جهت ارتقاء آگاهی و فرهنگ سیاسی در صفوف خود، تربیت و پختگی سیاسی و فرهنگی و ارتقاء آگاهی زحمتکشان، تأمین وحدت و تشکل‌یابی آنها و سازماندهی مبارزات هدفمند و آگاهانه سیاسی و اجتماعی آنها در همه عرصه‌ها و در همه واحدها گام بردارد. وظیفه مهم فعالان چپ، کمک به اجتماعی کردن اندیشه سوسیالیستی، نهادینه کردن فرهنگ دموکراتیک در جامعه، گسترش جنبشهای اجتماعی، ایجاد نهادهای صنفی و دموکراتیک، و تشکل‌یابی محرومان می‌باشد. قدرت و آگاهی و تشکل مردم به طور خودجوش و بدون نیاز به فعالیت روشنگرانه پیش‌تازان تأمین نمی‌شود. برای تحقق هر انقلابی، نیروهای سیاسی منسجم، مجهز به وحدت اراده و عمل، آگاهانه به هدفهای انقلاب و آماده برای شرکت و جانبازی در راه انقلاب لازمند. اگر چنین نیروهایی موجود نباشند، شدت تضادهای اجتماعی ممکن است به حد اعلای خود برسد و بی آن که به پیدایش وضع انقلابی بیانجامد دوباره فروکش کند و فرصت نادری که پس از یک دوران دراز مبارزه فراهم آمده است از دست برود. در شرایط کنونی، جنبش چپ میهن ما از محفل‌های متعدد پراکنده جدا از توده‌ها که فاقد پیوند ارگانیک سیاسی - تشکیلاتی در درون طبقه کارگر و سایر زحمتکشان است، تشکیل می‌شود بسیاری از این هسته‌ها و گروهها از یکدیگر متفرق هستند، در بحران ایدئولوژیکی و سیاسی و روحی فرو رفته‌اند، مشکلات عمیق اقتصادی و امنیتی و گسترش جو بی‌اعتمادی و سوءظن بیش از پیش آنها را از فعالیت جدی و گسترده دور ساخته است. چنین محفل‌هایی نمی‌توانند نقش پیش‌تاز توده‌ها را ایفا کنند. نیروی چپ بدون داشتن نفوذ سیاسی - تشکیلاتی در میان توده مردم، قادر به انجام وظایف تبلیغی، ترویجی، افشاگری و آگاه‌سازی، و سازماندهی مستمر و مداوم حرکات اعتراضی و مطالباتی مردم نمی‌باشد. جنبش چپ ما قبل از هر چیز به ابزار تشکیلات در درون توده مردم احتیاج دارد. هیچ تشریح تئوریک یا سیاسی تبلیغی نمی‌تواند جایگزین ابزار تشکیلات شود. بلکه چنین تشریحاتی لازمه‌ای برای نقش تشکیلات و شرط تحکیم وحدت و انسجام درونی و گسترش تشکیلات و پیوند دهنده گروههای مختلف چپ می‌باشند. تهیه مطالب، انتشار، توزیع وسیع و منظم نشریه‌های افشاگر، آگاه‌کننده، متحده‌کننده، سازمان‌دهنده مستلزم وجود تشکیلات است. از این رو قبل از هر چیز باید بویژه در مراکز عمده و با اهمیت صنعتی و دانشگاهی و فرهنگی در سراسر کشور، هسته‌های مختلف بوجود آورد و این هسته در تماس نزدیک و فشرده با توده مردم، پیوند خود را با جنبش خود به خودی آنها برقرار سازند. و بتوانند به طور نسبی رهبری مبارزه صنفی یا سیاسی و اعتراضات مردم را به دست گیرند. باید قبل از هر چیز به دوری و جدایی چپ از توده مردم و حرکتهای مستقل آنها و فقدان ارتباط ارگانیک (سیاسی - تشکیلاتی) با مردم، پایان داده شود. باید شبکه‌های پر قدرت، فعال، با انعطاف، خلاق و نوگرای چپ را در میان اقشار گوناگون مردم آفرید و آنها را در جهت گسترش هر چه بیشتر نفوذ تشکیلاتی چپ در میان توده‌ها به خدمت گرفت. تنها از طریق این شبکه‌های سیاسی است که می‌توان با زحمتکشان میهن پیوند ارگانیک برقرار ساخت، در مبارزات توده‌ها شرکت مستقیم و سازمان‌گرایانه و هدایت‌کننده داشت، جنبش‌های خود به خودی توده مردم را ارتقاء داد، برنامه‌ها و ایده‌های خود را در میان آنها تبلیغ و ترویج نمود، و نیروی چپ را به یک نیروی پر نفوذ و پر قدرت سیاسی و تشکیلاتی و رهبری‌کننده و با پشتوانه مناسب مردمی تبدیل کرد. از این رو محور فعالیت نیروهای چپ، ایجاد و ابزار تشکیلات منسجم و آگاه چپ در میان مردم، برقراری ارتباط سیاسی - تشکیلاتی با توده مردم و کسب نفوذ قدرت هدایت‌کننده در میان آنها می‌باشد.

تنها چنین نیرویی قادر خواهد بود تا نقش پیش‌تاز توده‌ها را ایفا نماید.

